وبعد ثنا بگاهی سعادت افروز که از میامن انوار حضور فایض النور
بادشاهزاده هفت کشور شهریار فریدون فر همایون اختر سرور دادگستر
دانش پرور داد فیروز بخت فرخنده سیر چهر سپهر فرمانروائی و ملکرانی
سپهر چهر داد دهی و گیتی ستانی مبانی جهانبانی انسان
العین اعیان آفرینش مغز خرد روان کالبد دانش و بینش مربع نشین
چار بالش فضائل اربع مسند گزین سریر تسخیر این بسیط سبع صاحب
تمکین اورنگ سلطنت مکان مکین تمکین سزاوار تاج و نگین سرور زمان و زمین

ابیات

زیبای سریر پادشاهی — شایان خلافت الهی
آن مظهر داد و عدل و احسان — زو بود وجود وجود انسان
شاهان جهان طفیل جودش — ایری خواران خوان جودش

مروج اسلام و مربی مسلمین مقوم ایمان و مقوی مومنین سایه پرور
فروغ ظل اللهی فرد لقب شاه زمن اورنگ شاهنشاهی ز مبدا آرای فیض
نامتناهی جامع ضدین دنیا پروهی و دین پناهی ابیات

آن عین شهامت و کرامت — وان محض حصافت و صرامت
داد دست فزون ز گنج دانش — داد آن جهان جهان جهانش
عقل و هش و فکر و رای و تائید — داد و دول و دین و دانش و دید

آن بدستگیری تارک افراز افتادگان وآن بنیکوکاری بنده ساز
آزادگان آنجهان آن جهانبانان بجای جان در تن و محفل دل در بر و مکان نور
در چشم و منزلت چشم در سر اشعار آن اصیل اصالت و بسالت
وان فرع ابامت و رسالت بروه زد و سو تحجیح اعلا
عرق شجره نزاد والا یکسو بخاد تو هفت کشور
تشفیع روز محشر آن یگانه نیر چارمین طارم
منوران چون مهر انور چشم و چراغ این هفت منظر آن فروبخش
بخش چشم اعیان این مثمن رواق خضرا آن سرآمد
خسروان ازروان و سائر سرافراز اسم ورای اعنی سلطان فلک سریر
و ملک سپهر شاهزاده مرادبخش مرید پرور مدالله تعالی مده
حتی بلغت مداه مدالدهر حداه بعادت معهود همه روزی
سعادت نوروز فیروزی و برکت لیلة القدر بهروزی می اندوخت
و انجمن میمنت مامن بهشت موعود را از زینت و نضرت ابدی فرحت
و بهجت سرمدی می آموخت بدستور مقرر در محفل حضور که علی الدوام
محاضرات ادبا را از آنحضرت گرمی هنگامه هنگامیست و بیان بدایع
واسماع معانی را سماع و انشاد اشعار وانشاء مقامات را مقام
در عموم هر باب هر فن بخصوص از دیرینه قصص گذشتگان

سخن میگذشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه در مادهٔ عدل و داد
که از شرایف خصایل ایشانست لطایف حکایات مذکور میگشت تا قاله
قاله سررشتهٔ قطع و فصل و نکتهٔ وصل سخن از هر مقوله و مقاله بذکر
داد وران هر دوران پیوست و وصلهٔ سلسلهٔ ربط همان
سوق آنانکه بتحریک شوق نمایان قطعا از هم نگسست و چون در ان
اثنا که معرض بیان معانی بدیعه بود در شمار محامد آثار بی پایان
ستوده کردار شایان گفتار شایسته بسیار گفته شد و در باب ستایش
داد و دهش باج ستانان تاج ده هر سیما کشور تمام
ایران شهر خاصه کیان و پیشدادیان از خاصکیان ملوک و
سایر سروران ستوده سیر بسی داستانهای بایسته
رفت و از محاسن آثار عدل و احسان خسروان آل ساسان که
از حسنات روزگار رستمان بوده قصب السبق سروری از دیگران
ربوده اند بکران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن رسا
بغور رسی و جور بر رسی حق پژوهی و باطل نکوهی خداوند داد و دهش
کسری بو الخیر انوشیروان بن قباد رسید و بهیج بود در سیدای جستجوی
آثار خیر بی پیری و مآثر حمیده از سرگذشتان پیشوای طریق معدلت
در نگذشت چند انکه از حکایات عدل و احسان ماثر دادرسان گفتگو رفت

برخاست همانا بخواست ازان مبدع کمال صنعت بصفت سخن ابتدا
شده هم بران مبدا بخیر بمبنا هی منتهی گشت درینحالت جلالت پایگان
منزلت یار قرب که بتقرب کربنان عرض بدایع وقایع اند چون بیان
مناسبات وقت و حال را از باریک بینی دقایق حقایق معرض بسزا
دیدند و اداء درین حق مقام را موقعی بجا گزیدند علی الحال جبل
متین بیان مبین را بتعریف گنج خانه جواهر دادوری و نیکوئی اعنی
توقیعات کسری پیوستند و درباب توصیف آن مجموعه جامع
معارف صوری و معنوی ابواب اطراء و اطناب گشوده از دلیر بیانی زبان
نبستند و آن دستور کلی ملکی و مالی کتابیست متضمن ابواب حکم و
آداب بدین از جمله سوال و جواب که موبدان و دستوران
بدستور کسری از سر هر امری از امور و موجب هر بابی از ابواب خاصه
احکام و اقوال حکمت اشتمال ازان صاحب نصاب کمال النصفت
پرسیده اند و جواب صواب قرین هر فصلی را در تحت آن بتوقیع و شیخ
یعنی خط خاص ساینده و از جمله آن اسوله و اجوبه که هر یک ازان صید
گنج شایگان پر اکانی ازرشت انچه بر بور تند و این سمت تزئین
پذیرفته یکی از یگانه ادیبان عهد پیشین آن را تازی از لهجه پهلوی
و دری ترجمه سرشتی نموده چون در عین این حالت

که انجام عرض مقولات بدیع مقالات کشید خاتمه این مقالات مشکین ختام
بدین مقام رسید بحکم این دقیقهٔ جلیله اعنی بمقتضای قضیهٔ صلیه کل شیء یرجع الی
اصله رای جهان آرای آنخردمند بزرگ خرد پیر انظر بحصول منفعت عام
و وصول فائدهٔ تامهٔ آن بعامهٔ انام بترجمهٔ آن فصول مهمه و اصول
از لغت عربی بعبارت فارسی نزدیک بفهم دور از وهم با تعارف
بی تکلف اقتضا نموده اشارة والا در بارهٔ اختیار اولی بتولیت
این کار بملتزمان سعادت حضور اعلی فرمودند و هم در اثنای این ماجرا
که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریهٔ خود نهاده و از ترجیح
مذهب مرجوح و اختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک اولی
و رفض انسب مقرر شد با وجود حضور اجلا و فضلا در درگاه در
هر باب خاصهٔ ارباب فنون آداب قرعهٔ تفویض حل و عقد بنام
این ضعیف صناعت طفیف بضاعت محمد ملقب بجلال الدین
طباطبائی زواری عصمه الله تعالی عما یکون لنفسه الزاری افتاد و
جالی شأن متعالی که سافل و عالی و سابق و تالی را انقیاد آن لازم
با دبرین موجب طغرای انفاذ یافت فلاجرم بحکم آنکه اشاعت
آثار عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریص و تحریض
پادشاهان عهد حال و استقبال است همانا نازل منزلهٔ طاعت بل

بل عالی منزلت تر از تطوع تبرع عبادتست و ازین راه گفته اند که نصف
بالای طاعتست در ساعت بر رسم اقامت مراسم اطاعت
سمعًا و طاعةً بر زبان رانده بمقتضای امر کیستی مطاع چندانکه
توان اقتدار و استطاعتست بجا آورد و بنیت توفیق
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخنده فرجام از مبدأ فیاض فیض عنایت
درین شغل خطیر استعانت نموده بپرداخت این کار نازک پرداخت
آنگاه بر سبیل تکرار از تبعات اقتحام این لغزشگاه ملجا آفات
عثرات التجا نموده ابواب استعاذت بوالا درگاه معاذ
پناهندگان که پناه و گریزگاه مابندگانست جل شانه گشود چه از مقوله
محالاتست که محاول ترجمه لغات از خلل و زلل هفوت و زلت که
خاصیت نقل عامه لغاتست بیکدیگر ایمن باشد و چسان جز این تواند بود
که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات خاصه
کلام خاصان بآن منطوی میباشد که جز طبایع دقیقه رس
اهل بلاغت آن لغت بادنی پایه مبلغ کمال آن نیارد رسید
سیما لوامع سیمیا سیمای داهای نازک و اندازهای بلند و
قصدهای رسا و اشارات خفیه و تلمیحات دور آهنگ که
کاوش اندیشه همه جارسن آشنا و شان رغور آن خوض نتواند نمود

چه جای فطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشان که از دقائق دقیقه
آن لهجه جز اسمی و رسمی نشنیده اند و از کنه حقائق عمیقه آن سوای سستی و
وسیمتی ندیده و شاهد اند عویصت حال متصدی ترجمه این کتاب مستجاب
مستطاب که یکی از ائمه فنون آن است چه با آنکه در بنیاد داد سخنوری
داده و حق سحر بیانی ادا کرده و درباره نقل آن بعربی از دری ها
شیوه جادوگری بجا آورده لیکن بر فحوی منطوقه حفظت شیئاً و غابت
عنك اشیاء بسی نکات دقیقه بنا بر تفاوت مراتب اختلاف لغات از
بدرجه فوات رسیده و با اینمعنی بنا بر اختصار افراط اقتصار را بمرتبه
ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب ممل ناپسندیده تر است رسانیده چندانکه
در اکثر فصول توقیعات لا از قبیل مقدمه منتظم و منطوی شده و سائر
فقرات بر خلل تعقید و ابهام که علت تشبه و ابهام باعث اخلال کمال
نقص و عیبت در کلام مشتمل آمده بلکه در طی اتمام مطالب مطالب ناتمام
بعبارت غیر مانوس عجمیانه تعبیر رفته و غرض از طول و عرض اینمقوله اینک
عرض و هتک و سخف ناموس ارباب دانش و افشای شیون و عیوب اهل هنر
نیست چه اینمعنی دلیل کمال بیمروتی و بیدردی و نشانه نهایت عدم فتوت
و ناجوانمردیست وتلك سجية الوغد اللئيم بلکه کما یشهد به
علام الغیوب رفت و روب راه معذرت است از عروض عثرات جو

خویشتن کیست که او را این راه در پیش نیست و در بنان خامهٔ خام قلم بود و در سینه
خاطر خطا اندیشم و من ذا الذی لم یکن ذلک دابه او اسن من عناد
دابته آری سقوط در مزلت و هین و خلل از خلال نفسانیست و هبوط در مضلت
نقص و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال این معنی
همانا از محیط دائره مقتضای طبایع اصحاب جود امکانی چه جای نهاد
بشری بیرونست فلهذا مع هذا و ذلک از پیشنهاد خویش باز
نیامده سقم نسخ متداوله و اختلاف لغات آنها را که بسبب اوهام ناسخان
و اغلاط وراقان در تصحیف الفاظ و تقدیم و تاخیر توقیعات روداده
مانع پیشرفت مقصود و سد راه مقصد معهود نساخت و بجهت تحریر و تقریر
مقاصد توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب را باضافهٔ الفاظ و
افزایش و تفصیل مجمل و بسط مطوی کشوده و در سر آغاز این
ابواب و فصول باینداز حصول توفیق در باب وقوع اتمام و وصول
بانجام شروع نمود فعلیه العون و الصون من
ضلة الامل و مذلة الزلل و به اللیاذ و
العیاذ من مزلة الخلل فی القول و العمل
انه بذلک جدیر و قمین و صلوته
علی رسوله الامین و محمد و آله الغر المیامین

وباید دانست که موجب جسارت دستوران و دانشوران درگاه
درباب عرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعهٔ فن
داوری است دستوری خسرو بوده تا اگر استفسار خواص باعث
استبصار خصوص کوائف پرسندگان و عموم بندگان و پرستندگان
درگاه گردد و مطالعهٔ آن فصول سبب اطلاع حق پژوهان
بر حقیقت اصول آن و استنباط فروع ازان شود همانا اقتضای
مناسبت این سودمند نامهٔ خردپسند که نسخهٔ آثار حسن سلوک
ملوک راست هنجار و سزاوار پیروی پس آیندگان دستور رفتار
ست بدستورنامهٔ کسری ازین راه که عدد حروف آن با تاریخ
شروع ترجمه موافق است موسوم آمد و موجب این سوال و جواب
چنانچه گذشت مترجم در مقدمهٔ آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمهٔ آن
بیانیست اینست انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیشقدمان ملوک
فارس از همگی خسروان در جزالت رای و اصابت رویت بیش
و در صواب تدبیر و حزم سیاست در پیش بود و از جملهٔ تحسینات
امور او این بود که با وزرای خود تحکم و مقرر داشت که هرگاه ایشانرا
بامری از امور خیر مامور سازد همگنان بر سبیل استعجال نخست در
مقام مقتضای سبب تنفیذ آن شده آنگاه از سبب خیریت آن استخبار

استخبار و استعلام نمایند تا اعلام شهریار بکماهی ماهیت آن که از راه
دانستگی حقیقت خیر و شر و تمیز معروف از منکر روی داده اول دلایل
معرفت او باشد بر حقایق معارف و اعدل شهود بر کمیت و کیفیت
دانش آن عارف و احاطه اطلاع آن خرد و بر مواقع نیک و بد و
مواقف خیر و شر اگر بر تقدیر محال بامری منهی یا حکمی که باحتمال در
برتری از شر و بر اشتمال داشته باشد مامور کردند در باب استنباه و استخبار
از اسباب آن اگرچه بتکرار انجامد مراجعت نمایند و از هر راه که رو
دهد در آمده از معاودت پرسش باز نیایند تا حجتی مقبول که بدان
سبب انفاذ آن امر معوق مجوز آمد آیتان نمایند اکنون تا چندی
موامره از موامرات و توقیعات انوشروان که بما رسید فراهم
آوردیم و چون تا آنوقت که ما را این اندیشه فراز آمد هیچیک
از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود چندانکه
ما را ممکن بود آنها را بنزدیکترین لفظی و شایسته ترین آنها بحسب
اشتمال بر معنی و اقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم و بالله
التوفیق و هذا اول فصول التوقیعات الموقعة الکسرویة
مرفوع جمهور عوام ایام از درگاه خسروی درخواه اظهار باعث
تکرار عفو از مردم گناهکار با وجود ارتکاب معاصی پی در پی

می‌نماید توقیع گناهکاران در مرتبه بیماران اند و ملوک دادور منزله
طبیبان چاره‌گر چنانچه عود مرض مریض را از معاودت علاج بی‌نیاز
نمیگردانند هرآینه بازگشت عصیان عاصیان را از عقوبت مستغنی نمیسازد
مرقوع در جمیع اسیران روم بسی کودکان بیدا یکانند در بنیاب
فرمان خدایگان چیست توقیع چون منشور عاطفت دستور بمهد
درهمان آن آن همه را رسید کانرا جمعیکه همگنان را با امانت و دیانت
اتان و وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همه راه رفقت و نرمدلی که سلوک
انخاصه ترین خصال خواص ملوکست سپرده در مرز و بوم روم حملگی آبا در ان
و خویشان ایشان رسانند مرقوع صامت اموال یعنی سیم و زر فلان
کشت و زر که ثمره آبادانی مزارع خاص اوست از عامه اموال خزائن
خاصه خسروی بغایت افزونترست توقیع مال و دربیت المال
ماست بواسطه آنکه عمارت بلاد عمارت ماست انتهی کلامه یعنی اموال
مذکوره اگرچه در خانه اوست فی الحقیقت در خزانه ماست چه آبادی
ممالک بعینه آبادی ملک و مال رعایاست که ممالیک ملوک اند
و ملک مملوک بحکم عقل و شرع ملک مالک ست مرقوع برخی از
امتعه سالار پاسبانان شهریار را در همین نهضت خسروانی شروان
پنهانی برده اند توقیع هرانکه پاسبانی اموال خستگی خویشتن از زنهار

نباید حیرت نفوس نفیسه حضرات از اینکه چگونه شاید هر مرقوع بچه سبب نوشته
ذکر سرعت زوال دنیا و فرط استعجال فنای آن بزبان حقائق
بیان میرود در توقیع بموجب آنکه دی در بند و دی فردا بود امروز
نه درست که دی خواهد گشت مرفوع ملکزاده ز بسی املاک و مزارع
بسی از دهقانان که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی غصب و
جور بتصرف در آورده توقیع بمجرد ورود منشور عدالت سطور
تمامی اراضی مذکوره را از آن حست خرد مسترد نموده بارباب آن رد
نمایند و از املاک خاصه او آنچه در جنب اراضی آن ستم رسیدگان واقع
بوده باشد بجرم این امر شنیع انتزاع نموده بجدال و نزاع
تملیک آنان نمایند تا همین سبب تادیب سائر مفسدان و تنبیه تا سر
خفتۀ خردان گردد مرفوع عامل فلان ناحیه مبلغ صد هزار درهم از
جملۀ خزائن خاصه بدون حکم بر عامۀ محتاجان تقسیم نموده توقیع
رافع مضمون این فصل خیر تضمین بداند که این امر میمون از دائرۀ فرمان
بیرون نیست و مناسب این امرست آنچه در عهد بادشاه کیوان بارگاه
سپهر مهر کلاه نور الدین جهانگیر شاه خلف بادشاه هفت کشور
جلال الدین اکبر بادشاه صاحبقرانی گورکانی وقوع یافته
چنانچه مشهورست که بعرض والا رسانیدند که در ینولا [illegible]

ابلیس منش پیشهٔ تلبیس فرا پیش گرفته باستظهار مهارت در حرفه حکاکی شبیه
نقش خاتم مهر نگین پادشاهی را بدست آورده اند و بدین دستبرد
نمایان فرامین خطا تضمین درست نموده بدست آویز آن احکام
لباسی تلبیسی از عملداران نواحی بلاد دور دست را فریب داده مبلغهای
کلی گرفته اند در ینصورت شائسته قطع و قلع ایادی و عیون بل
ضرب اعناق و شق بطون اند پادشاه از روی فرط تفضل و احسان
فرمودند که چون مهر شعاع ما را وسیله روزی خود ساخته اند همانا
همگی را بموجب حکم جهان مطاع ما گرفته اند اکنون چون این معنی را
در صورت فرط ضرورت و غلبهٔ افتقار در اضطرار اختیار نموده اند
بعد از تنبیه و تادیب بنصائح هوش افزا و هدایت رفتار راه توبهٔ نصوح مبلغی
معین بصیغهٔ مدد معاش از سرکار عالی بنام هر یک مقرر دارند
مرقوم خازن خزائن خاص معمور ضمیدار که از فرط اعطا و
انفاق خسروی اختلال کلی در اصول جمعیت بیوت اموال
راه یافته توقیع خدا موفر مالست نه بخل تو عدل جامعیت جزوی
همت تو ما مستغنیم از اعانت تو از ما فرمانست و بر شما
فرمانبری انتهی کلامه لقمه برین توقیع آنست که عطیهٔ کبرای
جناب کبریائی موجب توفیر و تکثیر خزائن ملوکست نه وفور بخل و مساک

اسباب گنجور و عدل عام و احسان تام شهریاران فراهم آرنده دنیا

در مست نه جزو نی خرد و کوتهی همم پرستاران و چون عنایت

حضرت غنی مغنی جلت آلائه سایر داد گرانرا از نصیحت دیگران در

امور خیر مستغنی ساخته هر آئینه از مابت امر باشاعت موجبات

عدل و احسان و بر مردمان بذل اطاعت و بردن فرمان

مرفوع هااو زبانظم عمال اعمال فارس بدرگاه نوشته

که عامل آنجا از در سال بست و نهم جلوس عباره هشت هزار درم

دیگری زیاده بر مال واجبی همه ساله از محال تحصیل کرده و

همگی را بخزانه عامره فرود آورده توقیع تمامی اموال مذکوره را

بخزانه خاص سایر محال مزبوره نقل نموده بی حیف و میل خداوندان

آنها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رد نمایند چه توفیر خزائن باموال

رعایا بر موجب نا واجب بمنزله اندودن بام منازلست بخاک و

کندن اساس چار دیوار آنها انتهی این مستغنی بعینه در احادیث ماثوره

مذکورست و عارف معارف حقیقی و مجازی شیخ مصلح الدین سعدی

شیرازی این دره فاخره را که واسطه العقد صد درج خوشی

است باید بدینگونه عقد نموده آنجا که فرموده فرد

از رعیت شهی که مایه ربود   پای دیوار کند و بام اندود

مرفوع گروهی از ترسایان که در لباس تملق و چاپلوسی بدین درگاه پناه آورده اند بر عم اکثر منهیان بخبرگیری و جاسوسی متهم اند توقیع هر آنکه از طغیان بروز مادهٔ عصیان زیاده بجنبه بداندیشی و تیره درونی بر روی کار ریختند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت ظاهری بدو باز نگردد مرفوع فلان مرد از زمرهٔ رعایا و اجب الرعایت از متصدی خزانه انفاق در باب ایصال جزوی که برسم صلهٔ باسم او از درگاه رقم شده و از دیرگاه باز در حیز تاخیر نگاه داشته شکایت کلی دارد توقیع آن بیمروت را تا دیبا نیمایه اهمال اهمال تنفس ندهند تا در همان نفس داده خبر گیرا که در حقیقت عطاء حضرت حق جل شانه چنانچه حق عطاست بدو رسانند مرفوع از چه راه امر بحرمان فلان از سعادت قرب درگاه صادر شده توقیع در نیو الخطیئه کبرای امنی از خوف جناب کبریائی و نومیدی از لطف رؤف حقیقی جلشانه که نشان مهجوری از آن درگاه والاست از و بظهور پیوسته مرفوع جمعی از اهل رای خرد آرائی که در باب میل شهریار باستماع جمله سخنان حمله اخبار و نقله اسرار مردم انکار بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در پیرامن بساط قرب بغایت دور از کار میشمارند توقیع این طایفه بمنزله مداخل

مداخل روشنائی اندمنازل مظلمه وشده روزن خانه که روشن نباشد

جاهای درآمدن ۱۲ خانه های تاریک ۱۲ بند کردن ۱۲

باوجود احتیاج بروشنائی هما نا زخردمند وجهی الش پسندیده داشته

باشد هرفوع خوانسالار می پندارد که از همگی طعمه واشربه آنچه

ملک را بدان خواهش منشی زیاده است خویش را از آن پس

بازمیدارد توقیع سزاوار خردمند آنست که خویشتن را از

افراط میل بمرغوب طبع نگاهدارد تا از مداوای آنچه مکروه طبیعت است

بی نیاز گردد هرفوع فلان از نژاد اشراف سجلی باشم سلاف

خود بررسم عطار چهار هزار دینار سالیانه ابدی از دیوان

عطا کیخسروی اظهار نموده مینماید که از دواوین آبا

ملک برطبق این مثال ناطق سلسله مضا قطعا از هم گسسته

واز آغاز جلوس میمون تا اکنون سررشته ممتد این اقطاع

سرمدی بانقطاع پیوسته توقیع فرمان نافذ به تنفیذ

این مثال جاوید مثال اصدار یافت تا مگر ابنای

سعادت یار مبنای کار برین مبنی نهاده از نقیا

اوامر آبای خود ابا ننمایند هرفوع درین ولا امر والای

شهریار صدور یافته که بجهت تولیت امر شهبانی اشرار

وپاسبانی شهر و دیار مردی معامله فهم کاردانی

اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند اکنون همگی مردم روزگار
دیده فلان ستوده مرد ازموده را پسندیده تصدی
میدانند توقیع کارگزار این شغل نازک از چهار امر کمیاب ناگزیر و
ناچارست اول دشمنی بالذات با خیانت دوم رسائی طبع بغور هر
امر و کاوش کنه حقیقت هر کار سوم نهایت شدت ذاتی و درشتی
طبع بر مردم ستمکار چهارم نرمی و تنگدلی جبلی بر ضعیفان نزار
و زیردستان کم آزار و این ارسیده مرد سنجیده شائسته کارپردازی دیگر
اشغال سرکارست نه این امر دشوار هر توقیع سپهبد خراسان
استطلاع سبب عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام مهمات کارخانجات
خاصه می نماید توقیع موجب این امر واجب خیانتیست که در حق جمعی
از اهل استحقاق که بوساطت احقاق با اشراف کلی بر استیفا
جزوی از حقوق خود یافته بودند روا داشت و ازین رخنه نقص در
ادای دین ذمت دولت قابل النقص در بنا دین ملت خود را
داده و پیداست که قهرمان سارق باعث اضاعت عتب نشین
بجمال خصائل و کمال فضائل پادشاه باشد هر توقیع مبلغ انفاق
و اعطا رواداو و به وکیل خرج سرکار خاصه خسروی از رسوم مقرر
او بغایت زیاد گشت چندانکه میتوان گفت که بیرون از اندازه عادت

عادت توقیع در تصور پیکر آب از نهر جاری باز دارند اگر
جا بجای مجاری آن نداوت و رطوبت قلیل باقی نماند بر آئینه وجوه
مصارف او که بزعم مدعیان از مداخلش فهمیدست خیانتیست
بی اندازه و بدعتی تازه و الا از رواند مرسوم او برسم ماضی مجرای
همیشه جاریست مرفوع از جملهٔ اهل دفتر که در پناه این درگاه اند
جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار
در یافته تضییق طریق روزگاری ساحت راحت را بر همگنان
بغایت تنگ گرفته توقیع همگی اجتمع پریشان از اکتفایت از دست
بسیار و کربار رعایت و حمایت نمایند و بیکباری اعانت شان
موشکافان جانی خلطهٔ ظاهری و باطنی جوع و عریانی را
از ایشان مرفوع دارند مرفوع بهرمون سالار سپاه خاص سعادت
شهریار را در موکب قلیل بکار بسیار زمینایدچه بضرورت ظاهر
ست که در امتثال اینصورت از خبث باطن دون منشان
بدکیش بهیچ جا امین و مطمئن نتوان بود توقیع چون عموم عدل و شمول
احسان باخاصیت دوست و دشمن را یکسان مینماید باید که
خاطر بداندیش عامهٔ اولیاء دولت خاصه بهرمون بسبب خطور
احتمال خطر غدر و کید بداندیشان از قید خیال پریشان برهد

مرفوع در معرض بیان حقائق بر زبان حقائق بیان رفته که هر گاه
بتوانگری و توانائی خویشتن بر ملوک مباهات نماید همانا بالنفس خود را
بروز روز در عرصهٔ هلاک و نهبهٔ خطر ساخته باشد توقیع چه بیکحرف (?)
این سه امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت بمعرض تلف در آید مرفوع
متولی خزائن عامره بجمع معلی بعرض والا میرساند که درینولا
فرط اخراجات و عطیات متوفره که براوائل درجهٔ اسراف
اشراف دارد استیفاء اکثر خراج ممالک محروسه نمود چندانکه کار
بدانجا کشیده که گنج خانهای دیرینه که از ملوک ماضیه و ازمنهٔ خالیه باز مانده
خالی کرد توقیع خزائن سلاطین دادگستر (?) بر آئین در هیچ حالی
از بخشش خالی نگردد چه سر تا سر گیتی منزلهٔ ثبوت اموال پادشاهان
عالیشانست و سائر رعایا و برایا در مرتبهٔ گنجوران ایشان مرفوع
موجب تیقن شهریار از کنه هر چیز و اصل حقیقت هر کار چیست توقیع
نتیجهٔ کاوش عقول امور است که ما و آنیشان تا باشیم تصرف و تقلب
حق بهر سو که منقلب گردد بگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که
وصول اشعور رسی پادشاه داد که باصول امور موجب تمیز حقیقت
کما هو حقه از ماهیت باطل کما هی و ثمرهٔ این تحقیق آنست که نخست
خود بر وفق حکم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را رغبت با

یا باکراه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم میباز و چند آنکه
همگی در همه کار بمیل حق مائل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب
نموده از پیروی حق سر برنتابند مرفوع قلت وعده و عدم ملک با وجود
کثرت عطا بموجب که آیین علت بسبب توقیع بادشاه
صاحب خزانه که او را از هیچ کس خوف و از هیچ جا رجا
نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی تعریض
سزاوار رتبهٔ بادشاهان صاحب اقتدار آنست که
کم وعده و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعود در صورت
عدم اسباب دهش فی الحال میباشد با وجود امید حصول
در عهد استقبال با بهم موانع جود و این هر دو معنی در صورت
استقلال شهریاران و استحصال عدت و آله دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است مرفوع
بچه وجه سمت مقصد را در جملگی لشکرکشیها و نهضتها از همگی
معتمدان نهفته میدارند توقیع بجهت آنکه مادهٔ خوف و
رجا در همگی اطراف و از جا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت توجه
نموده بهیچ وجه اخفا و اسرار آن روا نمیدارند

توقیع نام اسم دولتخواهی بالی الصواب حوالی زیاده گرد دو
ازوالیان آنچه دراز دستی کمتر رود هر موقع بچه وجه امر
عالی نافذ برخلاف سابق درباره منع بار فلان فقیه از انجمن
مشورت واطلاع بر اسرار مهم مملکت نفاذ پذیرفته توقیع
ازین روکه هوا را بر رای خود مسلط ساخته انتهی و تبیین این معنی
آنست که چون آن بیهوده رای بیرون آرای برخلاف نمود
ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقررست که این صنف
از مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر رای خرده کرای
ایشان غالب میباشد هر آئینه قرار دادرویت همکنان خطا و
غلط آید و هیچ چه صلاح خیر اندیش اینان اطمینان بر انشاید مرفوع
سبب مرحمت اقطاع ابدی سیورغال سرمد هر یک از پرستاران
خاص باوجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر حیثیت توقیع
تا در نفوس همکنان جامی گیرد که اولاد و اعقاب ایشانرا در حیطه
حمایت و حوزه رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این
دقیقه جلیله در متخیله همه از قرار واقع استقرار یابد که در هیچ حال
از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آئنه اندر پندار احوال
منسوبان و خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش دستخوش تشویش نمیدارند

میدارند و وهن تزلزل را در بنای ثبات عقیدت جای نداده
اندیشه را از زمین تفرقه بر می آرند هر فوع از سبب واگذاشتن
نگاه داشتن اولاد ذکور سوال مینمایند انتهی یعنی عدم پرداخت
شهریار شاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد
چنانچه شایان مرتبه ایشانست جای تعجب و تحیر اندیشانست
خاصه فرو گذاشت در منع از مخالطت معاشرت عامه فرومایگان که
نهی ازین امر ناشایان از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و مآل در بایست
عهد استقبال ارباب دولت و اقبالست توقیع تا تجربه زمانه
نموده احوال روزگار باز شناسند انتهی و توضیح این ابهام آنست که
ملکزادگان در غیر اینحالت تجربه اوضاع و احوال زمان و زمانیان
ننموده و آزمائش نهان و آشکار ابنای روزگار که معرفت آن
عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک را بغایت در کارست جز
بآمیزش اصناف مردم و اختلاف طبایع همگنان از فقیر و غنی
و ضعیف و قوی دست نمیدهد مرفوع بچه موجب فلان محتشم را
بضعف و وهن قوت و قدرت و سستی رای و پستی فطرت منسوب
داشته اند و بدین سبب ورا مخذول و منکوب انگاشته توقیع
ازینکه قبل از شکوه نمودن بما از ما شکایت بسوی خدای تعالی

بُرده انتهی یعنی پیش از انکه راه استغاثه ببارگاه ما کشوده از ما شکایت
نماید بدرگاه خدای عز و جل از ما شکوه بتوجه نمود و پیداست که انکونه کرد
دلیل عجز و ضعف مرد و نمودار عدم معرفت راه چاره و شناخت
روی کارست مرفوع بچه موجب فرموده اند که بر بادشاهان عالیشان
واجبست که ترحم ایشان بر کافه مردم بعموم داشته باشد و در بعضی از حجابت
حجاب ایشان شدید نباشد انتهی و تقریر این مرفوع آنست که عنایت عام
و رافت خاص ملوک در طریق حسن سلوک با عوام و خواص قبضا
اندازد که در همه حال دیر بار و دشوار حجاب نبوده کاه کاه همگنانرا
بقبول مامول و رخصت وصول درگاه اختصاص بخشند تا بحکم وجوب
تسویه که مقتضای عدل و احسانست سهولت بار بر اهل قرب
و بعد یکسان شده دشواری خروج و دخول بر همکنان
آسان کردد و راه یافتن درویشان و مردم پریشان به بساط قرب
ایشان دشوار و دور از کار نباشد توقیع بجهت انکه منع مردم
بار طلب از درکاه ملوک همانا روبراه ساختن آمانی و آمال
همکنانست بسوی دشمنان انتهی و توضیح این ابهام آنست که
از جانب ملوک ابواب آسانی رخصت و وصول درکاه و دخول بارکاه
خود بکاه بار بر روی محتاجان برفع حجاب بستن همانا کشودن درهای

در های حاجات عموم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مرزبان مملکت همدران بگمان عدم زلت از غلت
عزل خود بقصد استبصار استفسار بنماید **توقیع**
مردان کار و مردمان عمله از منزلة الآت حرب و ادوات
بیکاراند که بگاه بیکاری همگی را در بنایم جا داده باهتمام تمام نگاه دارند
تا آنگاه که متقاضی مصلحت وقت صواب بیند بکار در دارند و بدین
تشابه عمال از مقتضای صلاح حال در ساحت اعتزال استراحت
جا داده در نکو داشت همگنان فرو گذاشت ننمایند و در صورت
ضرورت استعمال استظهر و مستمال ساخته در کمال اشتمال اکرام و احترام
بکار فرمایند و بهر دو صورت جای التزام شکر گزاری و خرسندیست
نه مقام عدم خوشنودی و شکایتمندی انتهی و نظیر حاصل توقیع مذکور
ست قصهٔ دستور صائب تدبیر صاحب خامه و شمشیر
محمد بٹ وزیر یعقوب خان آخرین والیان کشمیر که زمینداران
آن سرزمین آسمان نشان از رو بوکلای پادشاه فلک جاه
خورشید نشان مالک رقبه کردن کشان جلال الدین محمد اکبر
پادشاه صاحب قران انتقال یافت و سرجملهٔ از آن نیست

چون بعد از ارتحال سفخان پدر یعقوبخان فیروز میانه اوا
ابناء اعمامش معامله از وفاق بنفاق انجامید و بدان سبب کا
امرا نیز از اجتماع بافتراق و شق العصا و خلاف و شقاق کشید و
مدار کار بی پرکار او از مدار ادر گذشت و مواقع خرق که رتق آن
از احاطه دایرهٔ امکان بیرون بود بر رافع فراخ گشت ناچار
از مواسات تبنگ آمده بر سر تهیهٔ جنگ رفت بالجمله از طرفین نخیت
اظهار مضمر بر روی کار انداخته کینهٔ نهفته آشکار و فتنهٔ خفته بیدار ساختن
و در ما بین بسی محاربات وقوع یافت اهل وفاق با آنکه از ابطال
رجال بودند بحکم الحرب سجال گاه غالب و احیانا مغلوب میشدند
و چون یعقوبخان در مسند امراء و زیر خویش بسبب سعایت نادولتخواهان
بد اندیش کمال تفرقهٔ خاطر و تشویش اندیشه داشت و بعلت نفاق
مشتی منحوس از همدستی نفاق آن مردانه مرد فرزانه محروم و مایوس شده
چندانکه عاقبت از فرط غلبهٔ توهم بیجا از جا در آمده ازین دست
وزیر سعادتمند را بچند نظربند و چند گاه در بند محبوس نگاه داشت
و هر دفعه که عرصهٔ جنگ و تنگ میشد میدانست که اگر بابی ... در میان
نباشد یکباره کار از دست میرود از روی ضبط آزرا طلاق و تنجیه
شده ایمان غلاظ و تشدادا از طلاق و اعتاق بنیاد نهی ...

می آورد و بدین دست آویز متین سر رشتهٔ اشتداد و ثایق و پیمان بدست میگرفت و چون او مطلق العنان شده بدفع همگنان نامزد میگشت اهل خلاف بمجرد استماع اسم او اعنهٔ انصراف انعطاف داده بوادی گمنامی و ناکامی می شتافتند و هر بار که کار سرداری او بر حسب نخواه بپایان می آمد دیگر باره حریفان نا دولتخواه بر سر چشمک زنی و تحریک فتنه چندان محرک سلسلهٔ بدگمانی او میگشتند که ازان عالم خردمند برا که در فنون تدابیر و سیاست متعلقه بوزارت ثانی معلم اول می شناسند مجنون آسا مغلول و مسلسل میداشت مجملا چون این حرکت ناهنجار بشآمت نفاق نادولتخواهان که خود را خواهان دولت او وامی نمودند چند دفع اتفاق افتاد و این امر منکر مکرر رو نمود وزیر فقید المثال عدیم النظیر بر سبیل ضرب المثل در سوق کلام بر زبان راند که سلوک این عزیز که از دلالت اهل ضلالت راه هدایت و طریق تحقیق برو مسدود و دست و ازین راه خود را در سلک ملوک حازم منخرط میداند با من از روی درستی مثال آئینهٔ معاینهٔ حال دهقانان این کشورست با تبر هیزم شکنی که بهنگام احتیاج در موسم سرما بجهت تهیهٔ مایحتاج زمستان و سائر فصول در نگاهداشت و احترام آن اهتمام تمام مبذول داشته بکار در ارند و بعد از فراغ دسته

ازان براورده و رشته بجای آن گذرانیده بمحافظت تمام از سیخی

در او بزند و باز چون بدان نیاز مند شوند از روی عزت فرود آورده

دسته بجای علاقه نصب نمایند و باحتیاط بسیار کار فرمایند کنون چند بیت

که با من این شیوه معمول و این طریقه مسلوک میدارد تا گردون گردان

چگونه خرامد و کار روزگار بکجا انجامد اما الی عز و ملک و اما الی

ذل و هلک مصرعه در میان خواسته کرد کار چیست مرفوع

انکار بسبب فلان ستوده سیما بچه سبب بر زبان صدق بیان رفته

توقیع آن آراسته ظاهر نکوهیده باطن خویشتن را بتحصیل خوشنودی ما

خوشنود ساخته و قطعاً باستحصال سرمایه خرسندی رضامندی

خداوند و مولای ما بندگان حق جل و علی نظر نینداخته مرفوع بچه علت

امر والا باسقاط فلان از درجه علیای عدالت صدور یافته

توقیع بار رسید که در اقامت قواعد انصاف از شاهراه قویم استقامت

بیکسو انحراف میجوید و در تحقیق اصول قضایا طریقه افراط حمیت و

عصبیت که موجب وفور اخفا و ابهام حقایق امور است میسپوید

مرفوع مرزبان صفا بان معذرت خواهان بدرگاه آمده

برائت ذمه خود از سائر گناهان که بدان مؤاخذه و مطالبت

دعوی می نماید و هر آنچه از نیک و بد بدو نسبت میدهند از منسوبان و کار

و کارکنان خود میدانند توقیع عذر او بوجوه عدیده غیر موجه و ناپسندیده
است و چگونه معذرت قاتل درباب مقتول بحوالت فعل خود با آله
قتل مقبول ارباب عقول تواند بود انتهی و حاصل این توقیع وشنیع
مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقه اهل بیت علیهم السلام است
چنانچه از امام ائمه انام امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که
درباب غلامیکه بموجب فرموده صاحب خود شخصی را بقتل آورده
بود فرمودند که وهل عبد الرجل الا کسیفه یقتل السید
ویستودع العبد السجن یعنی بانیست غلام مرد الا مانند شمشیر
او سید او را قصاص نموده غلام را محبوس سازند و در
روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کعصاه وارد است و از حضرت
امام ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای عبد
قصاص نمایند ولیکن معمول فقها بنابر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی
النفس بالنفس خلاف نیست چه ظاهرست که مراد ازین نفس نفس قاتل
و مباشرست نه آمر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفر
علیه السلام که عبد مامور را بالقتل آرند و سید آمر را محبوس ابدی
نگاه دارند و از روی تاویل هردو خبر سابق را برین معنی
حمل کرده اند که مراد ازین امر آنست که عادت او

برین معنی جاری باشد که عهد خود را با اغرا و الجا تمام بر قتل مردم محبه
دارد درینصورت قتل او بنا بر وجوب دفع ضرر و فساد از بلاد و عباد
بر لعام لازم است **مرفوع** موجب عزل فلان از تصرف در اعمال
دیوانی و اشغال ملک و مال سلطانی بیت **توقیع** درینولا ظاهر شد که
برو بازگشت و دیعتها گرانست ازین سبب سبک آمد بر ما انتزاع
اعمال ازو انتهی و توضیح این توقیع مبهم آنست که چون رد ودایع و امانات
بارباب آنها نزد او متعسر بل متعذر است لاجرم تولیهٔ اعمال دیوان که
در معنی حکم و دیعت دارد ازو استرداد شد تا مگر ازین استعادت که برما
بغایت سبک و آسانست و برو بسیار دشوار و گران بود دبسعادت
اعادت ودایع عادت نماید **مرفوع** فلان عامل باقیدار که
جز بقایای سرکار چیزی از اشیاء دنیای فانی باقی ندارد و محصلان
دیوان کار تقاضا چون نفس برو تنگ گرفته اند **توقیع**
ارباب دیانات و ادیان برخلاف کاوش و رازکار
اصحاب کفایات سرکار دیوان در تحقیق حقیقت حال او و در
وجود و عدم مال و منال تفحص شافی و کافی بجا آرند اگر مرفوع سمت
وقوع داشته باشد از مطالبه درگذشته بحال خودش گذارند
و از خالص اموال خاصهٔ ما موافق همان مبلغ که ازو بوصول

بوصول رسیده بصیغه صله بدو واصل سازند مرفوع فلان لشکری که از غایت دلاوری در کارزارهای مخوف خویش را بر قلب صفوف دشمن زده آثار تجلد بظهور می آورد و لوازم نجدت بکار میبرد در سنوال ابعاد معهود در معرکه حرب از اکف بطان هلاک رفته بقتل آمد توقیع بخست مبلغ پنجاه هزار درهم نقد برسم اقامت ماتم بایتام او رسانند و مرسوم مستمر او را بر ایشان مقرر دارند اگر از او ولاد و حفاد مانده باشند و الا بخویشان و پیوستگان او و اصل سازند

مرفوع موجب امر بنهی و نفی فلان منهی از شغل انها و اخبار و قرب دربار چیست توقیع باعث آنست که سماع ما را بحرف سعایت آمیز در تعب استماع انداخت و بنهای ما را بر مردم فاسد ساخت انهی و تقریر این توقیع آنست که سرتاسر اخبار آن نهی مغز برگفتار که بسبب فرط دروغ سگالی از فروغ احتمال وقوع خالی افتاد و از غایت سبکسری و بی اصلی و سرشری رو داده بر سامعه ما گرانی نمود چنانکه از تواتر استماع خرافات بی اصل و ترهات باطل در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بدانجا کشید بود که خدا نخواسته نیت خیر بنیاد ما را در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد و باز آرد

مرفوع بچه استحقاق فرموده اند که فلان ستوده منشش

از موده روش از خواص معتقدان درست اخلاص ماست **توقیع** سر این گفته است که پیوسته مارا بر عیوب نهفتهٔ ما در پردهٔ اطلاع میدهد و در ازالهٔ آثار آن زیاده بر توان و امکان لامحاله میکوشد تا غائلهٔ تبعات و لوازم آن در دارین بما نرسد آنرا از دشمن و دوست نزدیک و دور بحسب المقدور تمیز میشود هر **فوع** چه چیز میان فلان نیکو شمائل و نازش و ادلال و شمائل آمده که بسبب آن اختلال العقد در بنای قربش راه یافته **توقیع** فرط ادلال و موجب املال ما آمده انتهی و توضیح ابهام این توقیع تنبیه آنست که نازش زیاده بیاده امتیاز سرمایهٔ نازا و بود باعث افراط کاهش در مراتب خواهش ما و گردید چنانچه در امثال سایره آمده است کثرة الادلال داعیة الاملال از نمک بسیار شوری بار آرد و نزدیکی مفرط دوری ثمره بخشد **مرفوع** بچه استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبهٔ اطاعت و انقیاد معهود در عداد اهل عصیان و عناد معدود داشته اند **توقیع** چه آن سست رای که از فرط سخت رویی با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و توانی دعوی جلادت جبلی و نجدت طبعی میکند از انصرام کارها که از عهدهٔ اهتمام او شود تن باعتراف عجز در نداده عذر از قبول امر مطاع ببهانهٔ عدم

عدم لیاقت انکار و نزول آن از مراتب منزلت و مقدار او در
لباس اظهار تجلّد و اقتدار امتناع مینماید مرفوع فرمان نافذ
خسروی درباره فلان سالار باآمدن دربار انفاذ و اصدار یافته
بود و او ببهانه ثاقل احمال و کاهل اثقال از قیام بنهوض تقاعد مینماید
و ازین راه راهی شدن و آمدن بر او سخت دشوار می آید توقیع
اگر آن سپکسیر بکثرت حواشی و گرانی اسباب غواشی
و بنونات تکاسل و توانی مینماید و حرکت بهمکی علائق بر و عظیم
ثقیل می آید ما بعضی از و اکتفا می نمائیم و بار سنگین از
دوش او برداشته بسر تنها از و قناعت میفرمائیم
مرفوع عامل اعمال توبسکس در توفیر خواهد زد هم کوشش و
اجتهاد و تکثیر مواد عمارت و زراعت آن بلاد بذل
مساعی جمیله مبلغی رسانیده که محصول ارتفاعی
را از قرار مقدار محصول سائر فصول مضاعف
گردانیده توقیع دم نقد مبلغ پانصد
هزار درهم بصیغه صیله این خدمت ستوده با آن
کار آزموده و اصل سازند و برسم تضعیف
بر مرسوم مقرر او بیفزایند و بیکی قصر ...

ومزارع که از چهار سو بدان ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقه او نمایند

تا ملحقات مذکوره را در معموری معموره مذکوره ملحق گردانیده بتقویت

حسن عمل او رعایای همگی اعمال قوی حال و سائر عمال فارغ البال باشند

مرفوع بسبب کدامین جنایت جانی یا خیانت مالی مر والی را باستیصال

فلان والی و استیفاء اموال و بر وجه مستوفی در کمال

تنجکاوی و استقصا صدور یافته توقیع بموجب عقل و شرع

بر سلاطین ذوی الاقتدار الحکم وجوب اضاعت منکر و اشاعت معروف

واجبست که همگی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام تام

مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد

عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی درصورتیکه بقای

اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فنای آرام ابناء نوع

و خلل بار نظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر از بابت وجوب

دفع ضرر متیقن یا مظنون ضرورست که آن بادی شر را از

تصرف در آنچه از مبادی آنست باز دارند و شر مایه فساد او را

در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان و پاس ناموس

نفوس و ابدان صرف نموده همگی را بشرایط تمام صلاح نظام جهانگیری

باز آرند مرفوع از چه راه حکم جزم بعداوت فلان که همگی ارباب

ارباب اخلاص درگاه در باب دولتخواهی و براستی گواهی میدهند
بصدور پیوسته توقیع دشمنی خدا از مخایل گفتار و کردار او آشکارا
و چون عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات اوست
درین صورت لازمست که مخلوقات آنحضرت را نیز دشمن باشد و دشمنی
خلق خدا بالطریق اولی دشمنی پادشاه را که حافظ و حارس ایشانست
ملازم دارد مرفوع فلان درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بر موجب
شهادت ثقات بتحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت و کثرت اخذ رشوت
اغماض عین از زلت ظلمه نموده و بسبب اخفای ستمهای گوناگون اینگونه
بیداد ظاهر بارکی بر مظلومان روا داشته توقیع آنست که درین
بیدیانت در دار دنیا از طرف ما کشتن سخت سزاوارست و در آخرت
من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلود نار مرفوع
بچه موجب فرموده اند که نسبت ملکزاده زرسی بما نسبت دواهای
حضرت رسالت بدن انسان توقیع بجهت بیرون رفتن او از
منهج جادهٔ رضای ما و جدائی گزیدن از پیروی هوای با انتهی و تقریر این
توقیع آنست که چون بموافقت و موالات هوای طبع خود که مخالفت
حکم خرد را لازم دارد از راه متابعت بمقتضای رضای ما دوری گزیده

وبمشورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فرو گذاشت پیروی درست
ورای دانش آرای ما دیده پیداست که گزند نسبت اینگونه فرزندان بتناول ادویه
مضره و سموم مهلکه در پیش بل از وجه سمیت بیش است و پیوستن با مثال
او از خویش و پیوند در مرتبه قطع پیوند خویش مرفوع از چه راه تشخیص
فرموده اند که فلان شخص مع سموم بخداجوئی بوده نسبت توحید منتسم
نخواهد بود توقیع ازین رو که هر انچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد
انتهی و تبیین این ابهام آنکه اینگونه مردی نادان که بر رفع شبهات اهل نزاع
وجدال توانا نباشد و هرانچه از دروغ و درست و جایز و ناروا مسموع
او گردد بدون رد و قبول و تردد و توقف آنرا در عداد بود و نبود
معدود دارد و بی تحقیق و تمیز نیک و بد آن بدان گرو گردد و هر آینه
از معاشرت معاشر محال گو ضلال جو گشته از سعادت اقرار توحید
بشقاوت انکار آن گراید بلکه زود باشد که از طریق اعتقاد بمبدا و وجود
وایجاد و منتهای مصیر و معاد خود عود نموده خویشتن را از سعادت
دارین بی بهره نماید مرفوع دولت خواهان دربار از موجب
صدور امر والا در باره دور نمودن فلان از حضور بارگاه
بل نزدیکی درگاه درخواه مینمایند توقیع سبب آنکه از روی جنایت
از راه رای درست بجانب خدعه و فریب مائل شده انتهی

السنت که آن زیانکاره زینهارخواره پیوسته در مقام استشاره از
متن صراط مستقیم رای صایب کناره گرفته و همواره از منهاج استواء
رویه صادق یکسو رفته و پیروی راه راست درست رفتاران یعنی
مستشاران مؤتمن را از دست داده در راه زنی خیره داران اهل آنجاه
مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده هر نوع بجه وجه امر عالی که بندان
ابواب منزل فلان والی صادر شد توقیع بسبب حبس نمودن او رسول
ما را از درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع السعادت فرستاده درگاه
خسرو را چندین گاه در دروازه او بارخانه خود موقوف و محبوس
داشته بود بلکه از امید بار وصول و راه دخول محروم و مایوس گذاشته
در خصوص از روی وجوب مکافات بمثل پاداش جسارت آن بی بصیرت سفیه
بدینمایه تنبیه ضرورست هر نوع بر زبان حقیقت بیان رفته که فلان
بسیار گوی بوده باشد تا عثرت زبان که لازمه کثرت گفتارست ورا در رطه های
بی پایان فگند توقیع بسبب گردانیدن او زبان خود را با هوای خود انتهی تقریر
این توقیع آنست که آن خوم که از قسمت نهامت و نباهت هما نا محرومست و بفرط سفاهت و
بلاهت موسوم پیوسته گشتن همت بسمت جاده طبع منحنیست و تصرف
تقلیب قلبش با گردش اقتضای نفس و خواهش منش متقلب و پیداست که باز
صاحب این حالت سوای اقتحام مخاوف و ارتطام مهالک نباشد

واز جملهٔ کلمات بالغه حضرت امیرالمؤمنین است علیه السلام لسان العاقل من وراء قلبه وقلب الجاهل من وراء لسانه یعنی زبان دانا بر السنوی دل او واقعست ودل نادان برالسنوی زبان او ومراد آنست که زبان عاقل تا سخن بر دل عرض نکند ورخصت تکلم نیابد بحرکت جرأت ننماید ودل نادان برخلاف آنست یعنی بی مشورت خرد هر چه از نیک وبد گفتنی را نشاید بر زبان خداوند آن آید تا صلاح وقت از میان رود وکار بزبان کم آید درین باب از آثار ارباب صدق اخبار وعصمت کردار وگفتار واقعست بدین مضمون که هر بامداد زبان بسائر جوارح واعضا خطاب مینماید که کیف حالکم بخیر انتم ام لا یعنی چونید وچگونه اید احوال شما موجب خیرست یا نه همگی بگزبان گویند که حال ما قرین خیریت وعافیت است اگر تو بگذاری وموافق این منقبت خبر با توره که لسانک کلب عقور ان اطلقته فتلک یعنی زبان تو سگیست درنده اگر او را رها کنی ترا بکشد وهمانا حکیم خاقانی شروانی همین معنی را عقد نموده

رباعی

تیغیست زبان کشیده درکار   زین تیغ کشیده سر نگهدار
خاصه که زبان سگ گزنده است   در حبس دهان از آن فکنده است

موضوع سبب انکار شهریار همین معنی معروف را که عامه معتقد آنند حیث که هر گاه قسمت ازلی باعث فیروزی بروزی مقرر باشد

باشد هر آئینه پادشاه را نزد رمادهٔ عطا یا عطایا مبتنی زیاده بر سایر
رعایا و برایا نخواهد بود **توقیع** باعث این انکار آنست که مبادا در روز
داد و دهش بمقتضای منش انسان اجرا رمادهٔ احسان زیاده
در حق همگنان بسبب گمان عدم شکرگزاری ایشان بر خاطر ما گرانی
کند **مرفوع** بچه موجب فلان مرد مقبل قبل از آن که بنفس خود تحصیل
غنا نماید با عنایت شهریار را ابواب غنا بر روی روزگار گشاید
در پلهٔ میزان اغنیا سنجیده اند **توقیع** بواسطهٔ آنکه در ما بدیدهٔ پادشاهی
میدید پیش از آنکه پادشاه شویم آنهی و تقریر این توقیع آنست که
آن سنجیده مرد آزاده هم بروزگار رقبا پدر ما با وجود چندین
شاهزادگان از روی کمال کارآگهی در ما بنظر استحقاق رتبهٔ پادشاهی
میدید از این رو ما نیز رای مردم صائب رای صاحب نظر را که بدینمایه گرانی
قدر و مقدار بل لا تزازان ارزانیست در مرتبهٔ اعتبار اغنیا معتبر میداریم
مرفوع منشار الحاق اسم فلان از جملهٔ اعیان و نامداران شهر و دیار
در عداد اعدای شهریار چیست **توقیع** الشقی مدبر پیوسته از ما بقی
عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید بنیاد یابان خسروان آل ساسان
از همگی آنحضر شناسان استفسار نماید **مرفوع** ثمرهٔ ذکر خیر گذشتگان
از آبا و والا شان خسرو و غیر ایشان بطریق تکرار و استمرار چیست

توضیح مقصود ما ازین امر خیر انتما آنست که تا بقای عمر روزگار سترنگ
باقیماندگان بل همگی آیندگان از اولاد و احفاد ما و سائر اعقاب بندگان
خدای جل و علی در ینباب بما اقتدا نمایند نهی ثمرهٔ اقتدای ایشان با آبای
خود در ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس ناطقهٔ انسانی را بعد ازین
نشاء در عالم برزخ خواه در صورت تعلق با بدن مثالی خواه بدون تعلق
بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر و حسن ابنا
ایشان در بارهٔ ایشان دست میدهد چنانچه اصحاب نفوس قدسی و خواص
اکمل افراد نوع انسانی چون اعاظم انبیا صلوات الله تعالی علیهم و اکابر اولیا
بعد از خلع خلعت ابدان و صواعد عالم قدس حصول انس تام بدان
میباشد چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال وصول و دعا
خود استدعا همینی نمود چنانچه فرقان حکیم بدان ناطقست آنجا که از زبان
آنحضرت میفرماید وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ
تفسیر این معجبت که بگردان برای من زبان آخر زمانیان را بعد از
من بگفتار راست در حق من بحسن صیت و ذکر خیر و جمیل و ثنا و آوازهٔ
نیکو در دنیا که اثر آن تا روز رستخیز باقی ماند و لهذا هیچ امتی از امم نیستند که
آنحضرت را دوست ندارند و بهر و ثنا نخوانند و به نیکوئی یاد ننمایند و همچنین یکی از ائمه
اهل بیت عظام علیهم السلام مبلغی معین در حق یکی از اهل تمکین صیت فرموده

فرموده بود که هر ساله بموسم حج در همگی مواقف بآواز بلند محاسن پسندیده

و سیر حمیده آنحضرت را برشمارد و در حق آنحضرت دعا و ترحم کند و بگوید

كَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَذَا وَكَذَا وَقَالَ كَيْتَ وَكَيْتَ وَ

لَهُ مِنَ الْخِصَالِ هٰذِهِ وَتِلْكَ و همانا از جمله نتایج و ثمرات این امر

ازدیاد رفع درجات محسنین و حط سیئات مذنبین است چنانچه در اخبار مخبر

صادق صلی الله تعالی علیه و آله و سلم وارد است که شهادت چهل مؤمن

به نیکوئی در حق تبهکاران موجب آمرزش ایشان میگردد مرفوع

موجب حکم حزم باشراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع هلاک

و بوار و انتهاء غایت کار او بدخول نار چه باشد توقیع اینحالت حقیقت

حال و مآل اهل ریا و سمعت است نهی محض تفصیل این مجمل آنکه همات حکم قطعی است

از آن بعاقبت بسبب قلت متانت رای درونه و کثرت انطوار باطن

بر خبث طویت بدترین حالتیکه باعث خذلان دنیا و خزی دار

القرار بل علت ذلت و ضلالت بود دارست عجبی اهل ریا و سمعت مبتلا

و گرفتارست و در مذهب این نکوهیده صفت که افضح و اشنع

سر تا سر شرور و زور تا تم ست این سیاق خاص خاصه این ضعیف

قوی سکنت است اگر چه زیا و ریا و زنا که اشتر امور

و اخبر اشیا اند در صورت مشترک بوده لیکن در حقیقت

سر اینهمه شر همان بخیت چه با وجود اینکه آن مانع اصل فیضان حسان
وجود است و این قاطع نسل عین اعیان وجود دریا در ظاهر شر جلی است
و در باطن شرک خفی عیاذا بالله و لیاذا الیه منه و منهما مرفوع
از سبب جرائت و جسارت مجلسیان حضور خسروی بحسبات
صوری و معنوی که عبارتست از غیبت و عیبجوئی فلان سوال
مینه و انتهی و تقریر این عرض آنست که بکدام مایه استظهار
در حضرت شهریار چندین از نزدیکان قباب قرب درگاه
در باب فلان از ارباب اعتبار در بار ابواب نکوهش و
پژوهش عیوب گشوده اند و ازین غریب تر آنکه تمکین همگنان
در صدد این امر و از کار فرموده اند توقیع بواسطهٔ انحراف
او از استقامت و انحراف ما از حفظ آبروی او انتهی و توضیح
این توقیع مبهم آنکه چون بظهور پیوسته که آنخیانت آئین از سلوک
شاهراه یقین دیانت و دین انحراف جسته لاجرم بموجب این
جریمهٔ عظیمه ما نیز ترجیح جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف
عنان رعایت از جهت حمایت او تجویز نمودیم از راه وجوب
مجازات مثل پاداش خیانت او ترک نگاهداشت آبرو و فروگذاشت
اعنهٔ خوض همگنان در باب تعرض هتک حجاب عرض و مساهله

مساهله و مسامحه فرمودیم هر توقیع که بسبب تقدیم فلان با کمینکی
او بر بزرجمهر باجلالتش سؤال مینمایند بجهت آنکه شیوهٔ ستودهٔ ملک دوستی
اشراف و تقدیم ایشانست انتهی و تحریر و تقریر این توقیع برین وجه که
مقربان درگاه درباب اقدام شهریار بتقدیم فلان ناشایسته با وجود
عدم باعثی و حصول مانع از فرومایگی گوهر و کمیابگی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت بر مثل بزرجمهر حکیم عظیم المحل عدیم المثل با کمال
جلالت و فضل که جای غایت توقف و تأسف است نهایت تحیر و تحسر
دارند و با اینمعانی نظر بملاحظهٔ مقتضای شیمهٔ کریمهٔ خسروی که بر
داعیهٔ اکرام اهل بیت کرمت مجبولست اسباب تعجب همگنان در نهایه
زیاده گردد توقیع بسبب آنکه تنبیه معجبست سودمندترین دواهاست
انتهی تبیین و تتمیم این توقیع همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
درباره تأدیب ارباب رعونت و اعجاب النفع سائر ابواب است و تعجب
اینگروه دانش پژوه در نهاده بغایت عجیب نما و غریب سیماست
چه اینمعنی که پسندیده ترین دواهای دار خودپسندیست اگر بفرض محال جای
تعجب خردمندان باشد هر آئینه استعجاب از خودپسندی و اعجاب اهل
حکمت و ارباب آداب از خویشتن بینی صدچندان خواهد بود هر توقیع
موجب منع و ابعاد فلان محتشم از قرب درگاه بعد از عزل خدمت ریاست

خدم و سیاست حشم با وجود ابتنا و استناد آن بر مبانی کمال و توق
و اعتماد جهت **توقیع** بسبب اظهار نمودن او انچه مذموم گشت از جهت
انهی و تقریر این معنی بر ینوجهست که چون تبازکی با شلستکی او بسبب
بروز مواد بعضی از ذمائم اخلاق مکنونه از بغض و حقد و کینه بر تبه
ثبوت بپوست هر آئنه تفویض خدمات نزدیک خسران بد نیکونه
تیره دروی خیره روان بعد از ظهور آن از راه کار بغایت دورست
مرفوع در ینولا گروهی از رعایا بدرگاه والا آمده ابواب شکایت
از فلان دهقان کشوده اند که بفرموده فلان جعفر نهری که بر اراضی
ایشان سکندر نموده با آنکه استیفا حق نمر پنج ستونی نموده اند بنا
ادعای حصول کثرت مضرت با اراضی مذکوره بدان راضی نیستند
توقیع سلاطین عدالت دین و احسان آئین از مواد فوائد عام
منافع کلی نظام بسبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز ندارند
چنانچه مقتضای حکمت کامله حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم
منافع و مصالح عالم و عالمیان منفعتهای بی نهایت در نهاد آفتاب
بودیعت نهاده اگرچه فی الجمله ضرری تابع وجود فائض الجود آن
افتاده **مرفوع** بجه ذلیل فرموده اند که هر گاه پادشاه داد و
دهش گستر از پاسداران و نگاهبانان خود جدا ماند هر آئنه تعوق صد

صون خدا انکه در هیچ حال از وجدانی نگزیند محفوظ و محروس گشته
از کید اعدا در ضمان امان آنحضرت مصئون و معون باند توقیع
بدین دلیل قطعی که بادشاهان عادل بمنزلۀ ارواح عالم و رعیت
در مرتبۀ اجساد و هر گاه ارواح از جسد نزع نمایند شکی در موت او نباشد
انتهی یعنی با دام که حضرت آفریدگار جل شانه بحکم حکمت کامله نظام سلسلۀ
نظام عام جهان و جهانیان خواهد هر آئنه وجود جهانبانی را که وسیله
حفظ آن نظام و مایۀ آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد فروع
علت استحسان امر نافذ باخراج لسان از قفای فلان چنیت توقیع
باعث آنست که از زبان ما نقل نموده انچه ما آنرا نگفته ایم از آن
سخنان که در آن ضرر عالم و فساد رعیت است انتهی و توضیح این
ابهام اینست که آن شر انگیز بسبی سخنان دروغ بفروغ بر ما بسته که
از آن جز ابواب ایصال فساد کلی بصلاح نظام کل نگشاید و از
رسیدن آنها بمسامع فتنه انگیز بتغییر قیاس تمام ضرر
عام بخواص و عوام گیتی رسد هر فروع از چه بزاده
امر والا بکوتاه ساختن دست تصرف فلان والی از تصدی
اعمال ملکی و مالی سرکار عالی بمثابت اصدار یافته توقیع
بسبب منازعت او از نفاذ امر آنکه فرا ز مرتبۀ او دست او را

از نفاذ امر آنکه فرود پایه است ممنوع داشتیم انتهی یعنی بنابر وجوب
مکافات انواع جنایات بدکرداران همثال آن چون از امتثال مضمون
مثال زبردست خود سر باز زده لاجرم ما نیز بدین جریمه عظیمه امر نافذ
او را بر زیردستان خودش از جریان باز داشتیم تا مگر چون بشدت
حدت ضعف و وهن پس از قدرت و مرارت عزل بعد از امارت
دریابد بموجب آن از فرمان واجب الاذعان زبردست خویشتن سر نتابد
مرفوع موجب امر بافراط سرزنش فلان دیرینه معتمد که آبا عن
جد در راه ابا و اجداد خسروی بجانبازی زبان زد خواص و عوام
چه باشد توقیع خلط او با اهل ابتلا بغضب و سخط ما و مسابله
در ام بطش و قهر ما موجب انشده انتهی یعنی فرط معاشرت و آمیزش
او با مقهوران و مغضوبان با آنکه بنفاق منسوب و بسبب عدم اتفاق
منکوب اند اگر چه از انخواسته از سوء مذهب حسن ارادت به دلی کدورت
مشرب صفائی مودت باطنی نخاسته باشد لا محاله دلالت
ظاهری بر سهل انگاری و سست گیری عائله خشمگینی و غضبناکی ما دارد
مرفوع بچه وجه تجویز صدور امر مطاع بایقاع انواع شرور و ایصال
اقسام نکال در بارهٔ فلان فرموده اند توقیع بسبب آنکه خیر جاری و
بر دائر ما از سایر اخیار و ابرار باز داشته مرفوع از چه رو فرموده اند

اند که فلان منحوس از روح حق جل و علا بتحقیق مایوس ست **توقیع**
آنشقاوت کیش همانا باختیار خویش آثار سنگدلی و قساوت نسبت
بسائر عباد به رافت و رقت ایثار نموده و اینگونه ناسعادتمندی
بیشائبه شک و شبهه از امید بخشائش عام آنحضرت بی بهره باشد
مرفوع از چه راه فرموده اند که سبیل متولیان امور عامه و دواوین خاصه
متصدیان دیوان مظالم است که یگان یگان در مجالس احکام خود
از همگنان جدا نشینند و در نواحی نشیمن خویشتن راه هجوم مردم
سیما ظالمان مظلوم نما ندهند **توقیع** حقیقت این امر بحقیقتی
آنست که ازدحام در امثال اینمقام موجب قطع طریق و تحقیق
اصول امور و مانع تعمق غور افعال و کنه اعمال و باعث غل و
غش قلوب و افواه است **مرفوع** بچه دلیل در معرض بیان
حقائق بزبان حقائق بیان آورده اند که سبیل خردمند آنست که بهیچ جهت
دام فریب و غرور در راه اقران و اشباه خود نگذارد **توقیع**
بسبب آنکه بر موجب حوب مکافات بتل نخست خود در ان دام بیفتد
مرفوع در بنیاب از اوامر خسروی سوال مینمایند که شایان آنست که
بهنگام تفریق صلات بر مردم بر فلان تفریق کلام ننماید. انتهی
و بستین این ابهام آنکه هر گاه ابواب عطایای این درگاه

والله اعلم بالصواب ۱۲

که پیوسته برروی همگی رعایا و برایا بازست برای ایصال مرسومات
مستمره و مشاهرات جاریه اجاد حشم واجناد و تازگی کشاد باید باید که
بهره فلان جز مواعید امید افزا چیزی دیگر نباشد **توقیع** بواسطهٔ آنکه
او کلام را در مقام کردار جای داده انتهی یعنی چون ازان ناشایسته مرد
در اوان کار و میدان گیرودار امری جز گفتگوی لاف و گزاف
رو مند هد و سوای قول بیجا در مقام فعل امری از و بعمل نمی آید
باید که بسخنان رضا آمود رجا آمیز خرسند و خوشنود گردد
هر فوع بچه سبب فرموده اند که فلان قدیم الخدمت سزاوار
نهایت مراتب اسارت و بدیت انتهی یعنی فلان بنده
دیرین که پدر بر پدر داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری بر میان دارد
با وجود عدم ظهور عصیان چگونه سزاوار انواع آزار و بیزاری
بر و حکم فرموده اند **توقیع** بجهت آنکه روح و جسمش پرورده نعمت
و براورده تربیت ماست و با وجود آنمرتبه احسان از اندیشه اسائت
ما غفلت میورزد انتهی یعنی آنکس ازین ده ناسپاسی و کفران که در معنی
استد انواع کفر آنست در مقام برابرت، ذمت همت از حقوق احسان
ولی النعمت حقیقی حق اسارت بجا می آرد و با آنکه ارواح و اجساد
واجدادش نیز بتقویت نعمت عدل و احسان و لشکرکاه آل ساسان

تربیت یافته اند از بد اندیشی نیکخواهان این دولت غفلت نمیورزد مرفوع
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی اسرار و نفس
خود از اصحاب شره و حرص واجب است سوال نموده میشود منتهی تقریر
بیان اینمعروض بدینوجه است که حقیقت پژوهان درگاه درخواه کشف غطای
خفا از سر اینفرموده شهریار دارند که بر عامهٔ ملوک خاصهٔ پادشاهان حازم
لازمست که نقود اسرار مکنونهٔ خویشتن را مانند نفوس نفیسهٔ خود از خداوندان
طبائع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع و اصحاب آز و شره باحتیاط تمام نگاه دارند
توقیع سر اینمعنی آنست که جواهر اسرار عظیمهٔ ملوک که ستر آن باعث حفظ ابدان
و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آفاقست از رازهای نهانی سائر
اصحاب النفس کریمه باخفا و اسرار اولی و انسب است تا بسبب خساست
طبائع آن ادانی بزخارف دنیهٔ دنیای فانی فروخته نگردد مرفوع بنده دلیل
فرموده اند که وجه نسبت میانهٔ عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی و تکافو
بعمل نیارند منتهی تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان ولایات آنست
که بمقتضای کاردانی و معامله فهمی عمل نموده نخست بمراتب
هر یک از کارکنان و عاملان بنظر درست درنگرند و میان
همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز و کارگزار و بیکار بمقدار
تفاوت اقدار ترجیح و تفضیل نهاده قطعاً تسویه بکار نبرند

توقیع از این راه که ناقصان بحکم استویه گمان فضل بخود برده خویشتن را
قدری و مقداری می نهند و کاملان از آن ره گذر خود داری
کرده تن بکارها در نمیدهند و بضرورت از نیمعنی در هر دو صورت
بسی خلل در بنای پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد و رونق
از کارخانه روزکار برخیزد **مرفوع** از موجب این امر سوال
می رود که فرموده اند که از لوازم حزم ملک آنست که چون
کارها بشائستگان اعمال فرمایند باید تا دیگری که مستوجب سپاس
انکار ها باشد در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه از روی
حزم فرموده اند که بر سلاطین و در بین از راه حزم واجب عقلیست که
هر گاه تولیت عملی ملکی یا مالی بکاردانی تفویض فرمایند برای
استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل کفایت و درایت که
باصابت و اصالت رای و رویت اشتهار داشته باشد چنانچه
از روی استحقاق و استعداد تکفل آن شغل تواند شد بیشتر در نظر پایه نگر
داشته باشد **توقیع** چه اگر حادثه روی نماید و کسی نظیر او نباشد
لا بمحاله کار فرما در آنحالت محتاج گردد برفع وضیعی بتشریف خسیسی
در آنصورت بدان ماند که باختیار عقابی از دست بدهد و از سر اضطرار
و بابی بجای آن بکف آرد انتهی و تفصیل این مجمل آنست که بر

که بر تقدیر بمقتضای قدر مقدور و قضای ممضی او را امری ناگزیر
رو نماید و نظیر او عملداری کافی متکفل آن شغل خطیر را که تأخیر بر نتابد
بنا بر ناچار بجای آن کارگزار شایسته بگزیند بنا بسببی نیازمند گردد
از سبب سلوک ناهنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد انواع وهن
و خلل در بنای عمل راه یابد **مرفوع** از کدامین حرکت ناشایسته
فلان سالار خدمتکاران و معتمدان بر نیت استنباط نادولتخواهی
شهریار و خواهش وزیر کار دولت دیگری از اولیای عهد دولت خسرو
فرموده اند **توقیع** از اینکه در باب انعقاد امر بیعت ولیعهد دولت
و استحکام عقد کمال مراتب استعجال داشت انتهی یعنی شکست عهد
از فرط سختی وی همواره درباره متانت حبل پیمان ولیعهد دولت
و استحکام عقد عقده بیعت او ساعی و داعی بوده استعمال این رای را
در نظر عاقبت بین ما بر سبیل وجوب استعجال تزئین میداد و اینمعنی اگرچه
بحسب صورت بر نیک اندیشی دولت ما و خیرخواهی این دولتخانه دلالت
دارد لیکن چون از بدسگالی خالی نیست **مرفوع** سبب صدور این فرموده
چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت اولیای دولت در هر رتبه باید که
باظهار آن نیازمند گردد **توقیع** ثمره این شجره ثابت الاصل ثابت
الفرع آنست که هرگاه در مقام اثبات آن بر خلاف عادت معهود از

والله اعلم بالصواب

تبئین عینه ومن غنی بلکه از دعوی بیز مستغنی باشند بنابرین صورت
بضرورت در هنگام اخذ عطایا از وساطت تعریف معرفان و
وسیلهٔ شفاعت شفیعان بی نیاز خواهند بود مرفوع در معرض بیان
حقائق بنیان فرموده اند که دعا در حق ملوک عادل اگرچه بظاهر خاص ایشان باشد
درحقیقت شامل عموم رعایا وبرایا نیز هست توقیع ازین روکه ما مانند
ارواحیم ورعیت مانند اعضا انتهی وتبئین وتتمیم این توقیع مبهم آنست که
چون زمرهٔ ملوک داد گر دهش گستر اجساد عالم را بمنزلهٔ ارواح اند
وهمگی رعایا در مرتبهٔ اجزا واعضاء آن اجساد مقررست که قیام
اجساد بقیام وقوام ارواح منوطست لاجرم دعای کل
بعینه دعای جزو خواهد بود مرفوع بدست آوردن کدام رتبهٔ زیاده تری
امروالا دربارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایهٔ قدر
ومقدار او ازانچه هست فروتر آرند ودست قدرت ورا جسب المقدور
کوتاه دارند توقیع از ارادهٔ عروج زیادهٔ او بر مدارج علیا وصعود
مراتب والا که حصول آن وآیهٔ بالا دست نه درخور پایهٔ نسبت
اوست وازین بالاتر آنکه این پایهٔ ترقی بتوسل اظهار تنزل درجات
قدر ومقدار دولت واو عای تقلیل مراتب قدر اولیاء آن در نظر
بینش پانگر دارد مرفوع غور رسان حقائق اسرار از روی استبصار استفسار

استغنا ر دلیل ابهمیعنی مینمایند که خسرو فرموده که قوام ملک و دولت
بمحض وفور اموال و کثرت جنود نیست **توقیع** بدین دلیل که با وجود
اموال و جنود بدین و دانش محتاج اند چه این هردو مشید و مؤید ملک
اند انتهی و تقریر این توقیع آنست که پادشاه با وجود حصول اعداد
و اموال هیچ جا از استحصال دین و دانش بر وجه کمال مستغنی نیست
چه این دو امر جلیل القدر موسس و ممهد اساس ملک و حافظ و مصلح مزاج
دولت اند از عروض مفاسد و موجب اعادهٔ آن از بنیاد تزلزل و
اعوجاج بصلاح ثبات و استقامت **مرفوع** بنابر مقتضای
اطاعت امر مطاع شهریار در باب اصدار فرمان متضمن تنبیه و تذکیر
مهبود وزیر که ابواب سوء آداب بحسب ظاهر مفتوح دارد سوال میرود که
فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد **توقیع** فرمان نافذ بدین مضمون
انفاذ یابد که مهبود وزیر را بهر وجه سود حال و بهبود عهد استقبال در
دانستن و کار بستن این معنیست که وزرا بمنزله لباسهای ملوک اند که
از خصوصیات انها بنیکی و بدی خصائل ایشان قیاس میتوان نمود انتهی
و تبیین این ابهام آنست که پیراستگی ظاهر وزیر نمودار آراستگی
باطن پادشاه است بزیور آداب ملکی و خصائل ملکی که از دلائل سعادات
فلکیست چنانچه حسن و قبح کردار و گفتار وزیر دستور

واستقامت واعتساف شکوه روشن او بانزدیک و دور بیان
حسن سلوک و نمو شیابت ملوکست بر موجب انقضیه مرضیه خردمند
گفته اند که بر زبر دانا واجبست که چندانکه توانا باشد برای پاس
ناموس دین و دولت و حفظ صورت و نعمت ملک و ملت حراست
ظاهر و باطن خویشتن نماید تا بدین سبب از دنیا و عقبی معاقب و معاتب نباشد
مرفوع بجه موجب نموده اند که لوازم شکرگزاری و سپاسداری ملوک
بسبب دفع انواع آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات مخافت
ازیشان بر ذمت همگی رعایا و برایا بوجوب انست با قربست از ایصال
مطلوب و عطاء مرغوب بدیشان توقیع مطلع نظر حقیقت نگر
درین قضیه آنست که از نتایج عطا و جود و ثمرات وجود ملوک آنچه
در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد باعتبار قدر و مقدار متناهی و
محدود بست و انچه از آثار فضال و احسان آشکار و نهان
پادشاهان در ضمن باز داشت مکاره و مصائب و نگاهداشت
از آسیب حوادث و نوائب ازیشان با نام و صول میباید در حسن
ذاتی و نکوئی و انتهی حدی و نهایتی در نفس الامر ندارد مرفوع
موجب حسد و رکد امین خیانت پرتو نظر عنایت از فلان و زیر
باز گرفته سزاوار اسقاط از پایه والای وزارت و بالاتر از اشن دانسته اند

اند توقیع آن سست رایی پست رویت بسبب تقویت زیاده
در مادهٔ سوء تدبیر کمال ضعف و وهن در بنای پیشرفت کارهای
سرکار راه داده چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد توفیر و تکثیر ارتفاعات
عقار و ضیاع و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته مرفوع
عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و
تمییز از قدم نسب و کرم گوهر توقف دارند توقیع چون تشریف و
تمجید جدید سلطانی نازل منزلهٔ نسب قدیم انسانیست لهذا نه
فلان و اشباه او با متیاز تشرف دیرینه بی نیاز اند انتهی
و تتمیم این مقصد آنست که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
مزایای نفسانیست که در حقیقت بمثابهٔ فصل نوع انسانیست چه لطافت
اصل و شرافت نسب فی الحقیقت گوهر مرتبت نه جوهر مشرف و
گرامی داشتن ملوک خرد و رخردمندان پرورش یافتگان پایه
سرفراز یرا بمقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی و انسانیت نبودن
فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دائرست مثل سائر کن عصامیا و لاتکن
عظامیا یعنی خویشتن را بنفس عصامی خود که عبارتست از نفس متصف
بکمالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و بوسیلهٔ تودهٔ استخوانهای
فرسودهٔ پیشینه آبای گذشته مناز و این عصام نام

حاجب نعمان ملک عرب است که فی نفسه کمال شرافت ذاتی و کرامت
خلقی داشته و گفتار اوست که نفس عصام سوّدت عصاما
وعلّمته الکرّ والاقداما وهمانا اشارت بدین معنی حقیقی نموده حضرت
امام برحق و امیر مطلق علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که فرموده
الشریف من شرّفه السلطان یعنی شریف آنست که سلطان
او را بسبب شرافت نفسانی او مشرف کرداند و ازین عالم
ست گفتار مامون عباسی و بقول عبد الملک اموی نحن الزمان
من رفعناه ارتفع ومن وضعناه اتّضع یعنی ما زمانیم مراد
از انکه میگویند زمان چنین یا چنان کرد هر کرا ما بلند مرتبه کردانیم رفیع
القدر کردد و آنرا که پا فرو کذاریم وضیع الشان و پست پایه شود مرفوع
فلان بازرگان بیشه در منزل خویش پیروی شیوه نکوهیده اهل لهو و لعب
پیش گرفته چندانکه این امور ناپسندیده را دانسته و دیده از
همسایکان نهان نمیداشت توقیع اگر این اعمال را در جوار ما بطرق تو بجا نیا
جای آن دارد که همگی مردم برین سبیل باشند نهی یعنی اگر هر نابکاری از جمله
جهله و زمره فجره در عدم اظهار و اظهار فسق و فجور با وجود انیر تیره نفاق
شوق و شوق بر و تیره آن تیره ایام سلوک نمودی همانا راه معاملت
ملوک و ابواب مواخذات ارباب احتساب بر همه باز بستی و ببودی مرفوع

مرفوع فلان عامل باوجود عدم ابتلای آفت کری
خودرا همانا از روی حیله کری بناشنوائی اشتهار
داده توقیع آن مسکین را درین مادهٔ شقاوت
زیاده اعنی سبکی ثقل سامعه بر خویشتن پسندیدن
بشندست و تادیب و تنبیه او باوجود کمال بناهت
دربلیهٔ اظهار بلاهت بجویز سفاهت نا پسند مرفوع
فلان قائد از طغیان مادهٔ عصیان زائد
بکشف قناع ترک طاعت قناعت نمینماید
بلکه بنغمهٔ خارج آهنگ ارادهٔ بغی و خروج
از پردهٔ بیرون میسراید توقیع فرمان
نافذ بانفاذ تا شرر آن نافرمان بر کسر حشمهٔ
طغیان شور و شر ست اصدار یافت تا باعث
سربراهی سایهٔ بیراهه روان وادی تباهی گردد مرفوع
چون فلان نائب مهاذریون کاتب دیوان سرکار
بر سبیل تکرار از روی طلب راه بار در درگاه شهریار
یافته ازین رو مهاذریون گرفته خاطر و پراکنده درون
می ماند توقیع همانا مهاذریون دانا میداند که مردان

برای کارها درکار رنده نه کارها برای مردان و نظام برخی از مهام
حضور موجب و فور خواندن و همت نه امری دیگر از امور دیوان
مرفوع بهرام خویشاوند خسرو با آهنگ صید و سیر در بنولا از درگاه
والا بطواف اطراف و ارجاء دار الملک از جای خود بر آمده انتهی
یعنی با بندار شکار اندازی و بهانه تماشای متفرجات مطلق العنان شده
بحکم احتمال قرب وقوع بد اندیشی که لازمهٔ نزدیکی نسبت خویشست
اهمال و اغفال او از راه رعایت حزم و احتیاط بغایت دور است و
عدم ارخاء عنان او بسبب اینمعنی در هر دو صورت ضرور توقیع
چون خوشی با صید و رکوته اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمیشاید
نا دام که از بهرام آید آن رونماید او را از موجبات مسرت و التذاذ خود
باز ندارند مرفوع بزعم عامهٔ اولیاء دولت از اعطاء صد بدره بلفظ
و هشتصد نفر از جنس نور و بقر و یازده هزار راس گوسفند بصاحب
سرزمین بازن تا مگر از بغی و فساد بشاهراه اطاعت و انقیاد
گراید و بنابرین سر رقبه خودسری از ربقهٔ فرمانبری نتابد و تمکن
عظیم و ضعف قوی در اساس ناموس سلطنت عظمی راه نیابد
توقیع هر آنکه بدین سرمایه طمع تسخیر آنمرز خطیر و بندگی سرکشان
آنسرزمین سپهران نشان و استعباد مردم آزاده پیشه نهاد اراده سازد بهانه تجارتش

تجارتش رایج آید و کفهٔ ترازویش راجح نماید **مرفوع** جمهور عوام

عموم سماحت کف جواد ملک اگر خواص و مزایا اران مستوفی راحت سایر

رعایا و برایاست مشرف براوائل درجه اشراف میدانند **توقیع** همانا

معلوم این مساکین نیست که هرانکه مستحق را از خود محروم گذارد

نه او مالک آن مالست و نه آن مال برای و بهره از ثبات و بقا دارد

مرفوع والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت ستایش

ملک در بارهٔ ملوک باستان و باعث ترجیح خسروان عهد ماضی بر

سلاطین عصر باقی مینماید **توقیع** والی بداند که هرانکه حق ماضی وفا

ننموده در برگذاشت طرف بزرگان گذشته فروگذشت نماید لاجرم

در نگاهداشت حرمت و حفاظ باقی و اداء حقوق نعمت ایشان برو نو

نماند و او را نیز جای چشمداشت رعایت جانب از سایر اقارب و اجانب

بعد از خود نباشد **مرفوع** همگی اهل شهر و دیار رساحت شهریار در بارهٔ

گروه یهود که بد شتمی دین و دولت منسوب‌اند بذلت و نکبت عالم

بالانکوب ناپسندیده می پندارند و درخواه قطع مواد امداد اهل التماس

طرد و ابعاد ایشان را از بلاد ایران شهر میدارند **توقیع** انطائفه در کاهست

که درین درگاه در عهدهٔ تعهد و بنا بر تفقد دولت خسروان بوده در

ظل حمایت و رعایت ما نیز آسوده‌اند و همانا مستحسن امثال این امر

فتیح که در حقیقت فتیح آرایند ازان غافل اند کاینگونه صلاح محض فساد
ملک و عین عیب و شین ملوکست مرفوع فلان سپهسالار راز
سلوک شاهراه اطاعت شهریار بانحراف عصیان و اعتساف
طغیان مایل شده توقیع همانا ازان شقاوت نصیب که نصاب
نقض اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته
مرفوع شکوه کیسران هنگام بازگشت بر خیل آزاد سپهبد که سرخیل
بندگان نیکو عقیدتست گذشته طغیان ماده عصیان یاده بد نسوب
دارند توقیع اگر اثری از صحت این خبر باشد هر آئینه سپهبد بشامت
خاصیت نیت بد هم بر دست یکی از زیردستان خویشتن بسیف مسلول
بغی خود مقتول خواهد شد مرفوع برخی از اهل بصارت ناقد و بصیرت نافذ
اختصاص دادن فلان ناآزموده باطن را بدون امتیاز ظاهر بترقی
مراتب خواص مقربان درگاه دور از راه میدانند و حال آنکه در زمان
ماضی لهبد قباد از وی خرسندی و رضامندی نداشتند بلکه تا این دم
هراسان بودند توقیع این ستوده سیرت آزموده سریرت در عهد
قباد حق بندگی خداوند خود در لباس غایت صلاح دولت و پاس
ناموس ملک و ملت ادا میکرد و باظهار دوری معنوی صوری
از ما میبد زما تقرب می جست و ازین جهت آزاده مردی زاده درخور و انواع

انواع استظهار و اعتضاد و سزاوار کمال اعتبار و اعتماد باشد

مرفوع مهرک از بندگان قدیم الخدمت برعم خود استیفای حق

خدمت دیرینه نکرده با وجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات همه خدمه بر عادت

ملوک خاصه آبا و عظام تقدیم داده توقیع چون مهرک بنای اعتماد

بر عماد خدمات سابق نهاده با وجود تقصیر خدمت در زمان لاحق

حق بندگی ناکرده نیز از ما میخواهد هر آئینه برای تنبیه او و سائر مقصران رسوم

او را بدیگر پرستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستاری خالی

نمی گذارند باز دو فرمودیم مرفوع بچه دلیل بر سبیل تکرار سفیر مایند که

وفای ملوک بعهود خویشتن نتیجه ظفرست بر دشمن توقیع چه غدر که

ضد وفاست موجب عدم وثوق اولیای دولت بموالات میشود و جد

و جهد اعدا در محاربه بسبب نومیدی از مصالحه دو چندان میکرد

و یک تن کوشنده با امید و از بیشترست از جمعی کثیر ناامید با وجود

یاس انتهی بنا برین مقدمات وفای پادشاهان باعث تضاعف

اعتماد دولتخواهان بر ولا و وداد خواهد بود و علت اطمینان قلوب

همگنان بثبات اساس مصالحه و معاهده موجب قلت

کوشش دشمنان خواهد شد و این دو صورت ضرورت

غلبه ظن بر روزی شدن فیروزی نتیجه بخشد

مرفوع باعث تغیر رای شهریار از خوشنودی و رضا بکراهت و تغضب
درباره فلان عملدار چیست بچه از مخایل کردار و گفتار ملک آشکار میگردد چیست
توقیع آن بیکاره در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم معذرتهای
ناپسند اقدام مینماید مرفوع مگر زبان حقیقت بیان شهریار
میرود که سزاوار و روا آنست که بر امثال و اشباه خود چون بغضب پادشاه
در اینجا هیچ وجه شماتت روا ندارند توقیع موجب این امر منکر آنست که
بهنگام وقوع در مثل این بلیه شماتت دیگران درباره او بوقوع خود نباشد
و بدین سبب معصیت و چندان نکرد مرفوع بچه موجب شهریار
انکار منکر آن تشریف تقدیم خسروان را در حق جمعیکه شرف ماضی و
مجد قدیم ندارند منکر و ناپسندیده میشمارند توقیع درین امر مطمح نظر
دور نگر ما آنست که در ماده امتیاز پدران ایشان بتشریف زیاده ملاحظت
با آبا رما باز نگردد بیش از انکه جلالت پیشینه و اصالت دیرینه داشته باشند
مرفوع همواره در مجاری کلام بر زبان خسرو جاری میشود که
ستم نومیدی بر امیدواران بقیدی اعمال و اشتغال خود روا
ندارند توقیع بواسطه انکه ظلم از ان شغل باز نگردد انتهی در بعضی
از نسخ بجای لفظ عن درین توقیع که لئلا یرجع الظلم عن الشغل
لفظ علی واقعست و بنابر نسخه اولی ظاهر امراد آن باشد که جوریکه هیم

بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال میداران اعمال و شنید
بسبب بیمروتی درباره ایشان مبادا از ان اعمال بشما راجع گردد یعنی
عواقب وخیمه آن بشما سرایت نماید و در صورت نسخه علی هما نامعنی این
باشد که ظلم مظنون که خوف سرایت آن بشغل مذکور داشتید مبادا
بهمان شغل باز گردد یعنی شامت جرمان اهل جا بسبب احتمال اصابت
خطر خسران بفروع آن شغل مبادا یکباره باصل آن شغل را زیان آرد مرفوع
بجه دلیل فرموده اند که بشغلان اشغال ملک مال خود را جهت مخزن اموال
خویشتن را از وجوه خیانات آکنده سازند گویا معدهای خود را از سموم
انباشته باشند توقیع بجهت آنکه بقاء آن مال و بقای حیات آنها
بمقدار بقای حاجت باشد بدان انتهی تبیین این توقیع ابهام تضمین
آنست که کارفرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان روا داشته
اند بر نفس و مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج
باشند و چون بی نیاز شوند هردو را در معرض تلف آرند جهه مشابهت
این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده بپاید تا آنگاه که
اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء
آن بمقدار مدت نیازمندی باشد بدو تا آنگاه که وقت استغنا از و
در آید در حال اثر خود ظاهر نماید مرفوع بجه رو فرموده اند که فلان

[illegible]

منهی که انهار اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود
شگفت نباشد که در بن زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه ما
نام او برده خبر او بعرض ما رساند توقیع ازین راه که طریق اخبار از ما
مسدود ساخته انهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب برید
یعنی منهی کور از روی پست رائی و کوته اندیشی از بیم یا امید بولات
و عمال و لایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت
بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را تا بتاخیر انداخته که راه
پیشرفت کار را بر خویشتن تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سر رشته
آمد و شد و نهار اخبار را سمت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش
بدان مقام رسید که بجای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه والا ابلاغ
نماید توقیع بکدام وسیل اکثر اوقات میسر باید که ملوک را در هر باب
طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه احداث
توقیع بواسطه آنکه راهنمای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است
بر موجب افتراق اسباب صلاح و سداد در تحیت و غایت رعیت غیر از
طاعت چیزی نیست انهی توجیه این توقیع آنست که طرق امور سلطنت
از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست
رعیت و سپاهی همانا غیر متناهی ست و سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک

[illegible]

سلوک طریق اطاعت ملوک امری دیگر نیست مرفوع بچه وجه فرمودند

که از زبان فلان قلت و کمینگی او دانسته میشود انتهی از چه رو در

معرض بیان جالات مردم فرمودند که کمی پایه و کوهر و کوتهی پایهٔ نظر

فلان از بسیاری سخن بصرفه و درازی زبان او پیداست توقیع

بواسطهٔ آنکه بزبان خود اظهار نموده آنچه ما در پرده بدان امر کرده بودیم

تجماجی بار در باب حجاب و انتهی یعنی آنچه در باب تجماجی بار گفته

بودیم از منع در دربار بنابر کمی بصیرت و بصارت بزبان خود در سر انجمن

اعلان و اظهار آن نموده مرفوع نظر بچه مصلحت فرمودند که اغماض

عین بر باب فلان شایسته نداز انتهی تفصیل این مجمل آنست که تغافل و

تجاهل عارفانه در حق فلان بطالت کوش جهالت کیش سودی ندارد

و چشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انفع ادویه اصحاب

فساد است و انسب انتبا هاست او را اصلا بصلاح نمی آرد توقیع بواسطهٔ

آنکه علم او بعلم ما بنفاق او وخامت انتهی توضیح این ابهام آنست که سبب

حکم بعدم صلاح حال فاسد آنجمعه مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع ما بخبث جبلی

و نفاق تیره دلی و مرفوع از سبب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال

میرود توجیه این مرفوع آنست که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از

استقامت صراط حزم و احتیاط باعتساف بیراهه تهوّر و تجاسر از راه عاقبت بینی بیگانه

دانسته و میدانند که دوراندیشی نظر و نجام نگر شهریار که بغور اشیا فرو دیده

اینطور امور را ناپسند خرد خردمندان میدانند پس از چه ره دیده و دانسته

خلاف فهمیده و نگرسته عقل تجویز فرموده میشود توقیع چون آوازه اظهار

دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در انفس و آفاق و دوست و دشمن

افراط صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت نقش قرار گیرد دائره

جمعی از بد اندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت و اشت از اندیشه

پریشان گشته از ما حساب بسیار خواهند گرفت و خاطر خیر خواهان که در

هر صورت خواهان خیر میباشند بهمین معنی از کید ایشان اطمینان دیگر

خواهد پذیرفت و قواعد دین و قوائم دولت بدو وجه از سر نو استقامت

خواهند یافت مرفوع باعث امر باخراج فلان از زمره خواص درگاه

اولیا رد و تنخواه چیست توقیع سر این معنی آنست که نفائس جواهر اسرار نهانی ما را

بخسائس اموال دنیا رفائی بد نهمدان و ستی و جانی ما فروخته مرفوع مطلعه

گدا مین زلت امر والای شهریار صادر شده که فلان محتشم را در انجمنهای

شهر و دیار کو بکو مو کشان بگردانند توقیع در همگی محافل عوام و

خواص اظهار اسرار ما کرده و از کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان نموده

تا مگر بسبب احتقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خللهای جانی و مالی

در بنای امور ملکی و مالی راه یابد مرفوع بموجب فرمان خسرو فلان عملدار

عمال را که از اهل درایت و کفایت بجهه موجب تولیت همگی کارهای
سرکار باز داشته اند **توقیع** آن پستی فطرت و پستی فکرت از مکاسب خسیسه
ارتکاب آن ننگ نفوس نفیسه بنا نهیست اکتساب نموده و طمع در تسخیر مواضع که
داخل در مداخل دنیا دنیست و هیچوجه توجه بدان از روی عقل و شرع روا نیست
جایز داشته **مرفوع** سبب ازالت حسبات قدرت و حالت علت قلت و مقد ازدیاد
معتماز نزدیکان انبساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبه اعتبار قصد احبیت **توقیع**
آن تهی مغز از بری اسباب بکنت و وسعت دستگاه ثروت که از تنگی ظرف
طاقت تنگ مایگان برنتابد بتوانائی خویشتن بر با مباهات جسته و بدین وجه
باهنجار راه بیراهه غوایت پیموده **مرفوع** باحتشام عالی باسقاط فلان والی
از رتبه جود و مرتبه که از غایت هبوط و انحطاط پایه از ان فروتر نباشد چه باشد
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و فقدان
استحقاق و استعداد ترقی بپایه عالی از درجات مفاخر و معالی که مرتبه از ان والاتر
بنظر در نیاید بل بالاتر از ان متصور نگردد در نظر داشت **مرفوع** سالار پاسبانان
از موجب عزل مرد و نیابت جهد دلقصه ستنقصار استغنا رسینماید **توقیع** تولیت
عمل موجب طغیان و نشه و انیانیه مفسده دلالت بر فساد ماده اصالت او میکند
انهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آنست که اصابت مرتبه نیابت که موجب نسیان
احوال گذشته و گشته موهم عصیان اوست چه اینحالت که خبر بر بدی گوهر او

فرو مانکی نسب دلالت ندارد از روی یقین و را بر صبر و بر تمرد و طغیان آن

خواهد است مرفوع بجه جه فرمودند که در باطن صفوت مواطن ما از هیچکس چون فلان

کدورتیکه بمرتبه بغض و کینه کشی کشد نیست توقیع چه مشاهده ما شود و آنچه در باب ما

از نفس بد اندیش در باطن خویش دارد انتهی تقریر این تحریر است که آنچه از نفاق پیشه از بد خواهی ما

در مکامن باطن خویش نهفته و مستور آن بگواهی شاهد عادل دل در درجه مشاهده و معاینه

ماست پیداست که نهاد صافی منشان بالذات اقتضای بغض تیره درونان میکند

مرفوع از چه راه امور الایت ساختن قدر و مقدار فلان محتشم سمت اصدار

یافته توقیع آنچه در ایام خمول و گمنامی خود از قبل از شهرت و شادکامی داشت

همانا دیده و دانسته فراموش کرده شیوه قرم ناسپاس خویشتن ناشناس پیش آورده

مرفوع سبب عزل فلان والی از عمل چیست توقیع موجب آن اینست که محال

ولایت آن ناشایسته کار قبل از تولیت او آبادی ما بسته بود چون بتفویض شغل بقصد اصلاح

فاسد و ترویج کاسد بدان مفسد شده بود او موجب بیهوده علیموده صعوبت عقوبت غضبان

ما را بر عصیان خود آسان کرده بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفاسد بکار برده و در

بدل اصلاح افساد بعمل آورد لاجرم بجرم این پایه شرارت مرارت عزل که در باره عمال

هزار باره از آفت شراره در حرقت بیش است در کار او کردیم تا ما که موجب عبرت

سایر مفسدان شده از افساد بصلاح گرایند و باز آیند از تباه کاری بشایستگی گرایند

مرفوع بجه جه فلان از مختان ملک حسب الامر ملک سپرا و ا ملقب بلقب لعنت کده سخنی

سخنی و هذیانی گوئی شده **توقیع** همگی عزیمتهای این مرد از باطن او
بیرون می‌تراود بدون فکرت و رویت انتهی یعنی چون جمیع
عزائم او بی مشورت و قصد رخصت رای روی میدهد از این
راه سرتا بسر مقالات او از مقولهٔ محالات و قبیلهٔ اوهام و
اغلاط باشد فلا محاله یاوه گوئی و هرزه درائی جز بدینگونه
حالتی حوالت نرود **مرفوع** ازچه راه فرمودند که هنگام
اشتغال ما در کارهای سرکار فتور و تقصیر روا نباید
داشت انتهی یعنی هرگاه ما را شغلی از اشغال ملک و مال
مثل رفع شر اعدا و جبر کسر اولیا اشتغال رود و بسبب
غفلت ما که از باب تغافل و تجاهل عارف ست قصور و فتور
در بنا و اعمال واقع ازراه نباید داد **توقیع**
بواسطهٔ آن که در وقت باز پرداختن کارپردازان را تقصیر
سرزنش ننمائیم انتهی تا آنکه در حال فراغ بال بسبب جمیع
تفریط و تقصیر در شغل تضییع شان در ضمن توبیخ و تقریع
بدیشان بازنگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلاغ عمل
همگنان نشود **مرفوع** بعضی از خاصه اختصاص دارا
بکثرت جوائز و عوائد سلطانی با انتفاع بمنافع و فوائد مرتبه

مرتبهٔ خلافت و نیابت متولیان اعمال دیوانی بغایت بیجا و بیوجه میدهند
توقیع بواسطهٔ آنکه اطلاع ما بعلم الیقین پیوسته که همگی این انعام و افضال از
سر تا سر روزگار عمر دارا بفایدهٔ یکروزهٔ علم و عمل او که بعالمیان میرسد برابر
نمی نماید مرفوع عامهٔ رعایا و برایا میگویند که پادشاه خرسند نمیشود از همگی
جهانیان جز بشدت در کار خود و پر بصیرت بودن در فرمانبری و با آنکه پادشاه
در نهایت فراغ خاطر و راحت بدست و رعیت در غایت تعب مشقت جان
و تن و آن آسایش نظیر این فتنات و آزمایش نیست انتهی توجیه و تقریر این
مرفوع آنست که خسروان از همگی فرمانبران جز بدرستی عقیدت و عدم
در خدمت و سائر امور سلطنت بنهایت و استکی و بصیرت در اطاعت و اوامر
سلطانی قناعت میکنند حال آنکه گرفتاری رعایا بکار رستاری ایشان
در عین تعب کشی و رنج برداری و تحمل و بردباری اضطراری مثل رفاه حال
و فراغ بال ملوک نیست چه قیاس حال فارغ بمشاغل قیاس مع الفارق
ست نزد عاقل و لا سیان همینا مصرعه بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
توقیع عامه در کثرت بسیار اند و همگی مشترک در یک کار و پادشاهان یگانه
و بی همتا و هر یک از عامه منفرد اند بهمت خود و هم ما قسمت یافته میانه همگی
هموم همگنان و هم هر یکی از ایشان منقضی میگردد و هم ما با مور ایشان دائمیت و
باقی نمانده و در امور ایشان با وجود وفور آنها بر ما بقیه از تدابیر که در آن خوف تقصیر

باشد بنابرین این توقیع علی الاجمال آنست که کافهٔ ناس بحث عدد بیشمار اند و
باوجود نهیه با هم متعدده مدد یکدیگر اند در همه کار و بادشاه باوجود یکتائی در ذات
جمیع قصدها و نیتها خود را منقسم و پراکنده ساخته در تدبیر مهام صوری و معنوی مردم
و قصد هر یک از همگنان بر وی بسر آید هرگاه مهم و مقصود ایشان آید قصدهای
متکثره بادشاه باعتبار کثرت متعلق که پیوسته بهتمام تمام بانتظام سلک نظام کلی و انصرام
مهام کل وابسته بفرجام رسید نیست و بسر آمدنی نه چنانچه درباره سرانجام کار انام هیچ
دقیقه از دقایق سیاست و تدبیر باوجود افراد باقی نماند که نخست گرفت و گیر بر حرف
تفریط و تقصیر آن توان گذاشت مرفوع بچه وجه باب فلان سیّاف از جرائم جنایات
موقوف عرض میرسد قبول آن توقف مینماید توقیع نزد ما بتحقیق پیوسته که ایثار و
صرف نقد جان عزیز در راه ما بغایت خوار است و اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته
بیکار و بردبار شد بدین مانند مکرمت خوب و بدین پایه منزلت سزاوار است مرفوع دولتخواهان
خواهش آگاهی بر موجب عفو و برلوازم عصیان و طغیان اهل روم ارند توقیع بدلالت
اظهار توبه و انابت و ظهور آثار ندامت اعتراف صدور زعمت کرمت ما متضمن
بخشایش گناه بدنیتان اراده نموده مرفوع در نیولا جمعی از اکابر بدرگاه الا الامده
عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان و آرامش و تمکین و زبان بمیامن عدل و
احسان شهریار در سدّ رخنه سرحدها و رفع فتنه و فساد مفسدان و کسر صولت
دشمنان و دفع جور ستمکاران بجا می آرند توقیع همانا همگنان میدانند که آنانکه بر

رسنیان سلوک سبیل اطاعت سلوک داد کر نیکو کار لازم نموده بر سلوک نیز حضر

تمامی مساعی خود در حریت ایشان اجب فرموده بل در بارهٔ جه بسا مردو اخود از جمیع

وجوه و جهات بجهت حمایت و رعایت سایه و زیر مراتب وجوب فرموده کنون باید که

ما جهای ایشان در فیاز عنایت نمایند تا بر موجب احسان جهان بان کافات اظهار ممتنان

همگنان بر وجه احسن برسند هر فوجع فلان عامل که در بارهٔ او امر الا بملازمت در بار

حضا در شده بتهاست که از عاکفان درگاه است باب عرض حال او بر سبیل تکرار رفع حجاب

آوا نموده و تشریف جواب نیافته و تا بحالت که جوائش استیفا انواع بذل جان نموده و

استقبالش بدلالت مطابقی مقتضای حال از تشریف بر سوء مال دارد

اعلام موجب التزام درگاه در خواه مینمایند توقیع این شاه کار بنگام

عمل عامه و فود رعایا و جنود برایا خاصه آنانکه از جور گماشتگان او

بجان آمده نزد او بتظلم میرفتند بر درگاه خود موقوف و محبوس نموده

از اذن دخول محروم و مایوس میداشت لاجرم بجرم این جرات و

حکم وجوب جزای اعمال با مثال آن مثال عالی بر موجب نفاذ یافت که

چندان در درگاه منکوب و محجوب بوده باشد که باداش کردار ناکار

خود که نسبت بزیردستان خویش بعمل آورده از حجاب که زیردستان

وی اند دریابد هر فوج خیرخواهان خواهش آگاهی برین امر پنهان

دارند که در شب گذشته بر زبان شهریار گذشته که از فلان بنفس خود بر

خویش این نیز توقیع ظاهر شد که آن کم دیانت بسیار خیانت
بجا مال دنیا متدین و مفتون است انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آن که
باطنش از دوستی مال مملو باشد ظاهر است که مقتضای این قضیه حقه که
دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان باشد هر آئینه
مآل کارش بدشمنی دوستان خواهد انجامید هر فوج مرزبان
فارس بنابر فرموده شهریار از تختگاه سلطنت صدور از مردان مشاور
کارآموده برای بندگی درگاه پس از تکرار امتحان و اختبار اختیار
نموده نیست که بدرگاه آمده حاضراند در باب آنان فرمان چیست
توقیع همگنان را آگاه سازند که خاطرخواه اصلی ما از خدمهٔ این درگاه
محض محبت دلی و اخلاص و عقیدت جبلی است نه خدمت بدنی و
پرستاری ظاهری اضطراری و وفور اجور و تفضلات نظر بملاحظه
این معنیست انتهی توجیه این توقیع آنست که چون ترتیب رواتب مرسومهٔ مواجب
مستمره بهمه خدمه و بر بینقیاس سایر عطایا برشته انفذهٔ ما همگی پرستاران
وابسته بحصول تفوق بر علاقهٔ ولای قلبی و وداد باطنیست نه
استعمال جوارح و اعضا پس برومند باید که دیده و دانسته در بندگی
شروع نمایند و از شبهات اشتهاء برحذر بوده بدون بصیرت
ابتدا بدین جسارت نکنند هر فوج فلان نسبت خیانت بتو بلید اند

جواهرخانهٔ سرکار شهریار رسیده توقیع ثقات ما را بپستی کردار
منسبت نباید داد و بر رای ما اعتراض نباید کرد انتهی توجیه این توقیع آنست
که ما و ام که از متکفلان اشغال جلیله سرکار خیانتی سر زند که در
اثبات آن از فرط ظهور تبیین بینه و تعیین بینه نیاز مند نباشد بمحض ظن و
تخمین متعرض هتک عرض اهل اعتماد ما نگردند و دقیقه از دقایق اعتراض
بر رای دانش آرای ما بهیچ وجه روا ندارند مرفوع موجب
امر شهریار بر رسوا نمودن فلان در انجمنهای شهر و دیار و ریختن
آبروی او بسبب زنش مرد و زن در هر کوی و برزن چیست توقیع
آن کم خرد از زیاده سری که لازمهٔ بدگوهریست با وجود قلت سرمایه
احتشام از زیّ خدم و حشم برآمده بلباس اکابر مملکت و اعیان دولت
درآمده و معهذا و ذاک از پهنا گذشته آهنگ ترقی بر مدارج افلاک یعنی
دعوی برابری و همسری ما دارد مرفوع بچه موجب ابواب عنایات و
رعایت قلبی و جنانی و احسان و تحسین فعلی و زبانی بر روی
استحقاق و استعداد فلان انسداد یافته توقیع آن نکوهیده
اطوار محاسن و محامد حمیدهٔ ما را که پسندیدهٔ دوست و دشمن است بنظر
قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دولتخانهٔ اقبال چنانچه
حق مقام است بجا نیاورده مرفوع بچه سبب فلان تهمت زده بنمود

فرموده خسر و محکوم و فرمان بر فلان کهتر شده با وجود آنکه
برو حاکم و فرمانروا بوده **توقیع** بسبب آنکه تصدی اعمال او را
مست ساخته و باستظهار آن از ما نیز اظهار رعنائی نماید انتهی
تقریر این توقیع آنست که تولیت ولایت پس از رسیدن بپایه سرمایه
خودپرستی او شده و قلت فراخدلی بعد از کثرت تنگدستی علت
زیاده سری و بدمستی او گردیده چندانکه بسبب تنگی ظرف
قدرت و تنگی حوصله طاقت فرط غنای خود را که از طرف اغنای
ماست سرمایه استغنا از ما ساخته لاجرم بجرم این جرأت بر موجب
وجوب تنبیه غافل عقوبت او با علاء اسافل تجویز فرموده زیردست
آن فرومایه را زبردست او نموده ایم **مرفوع** بچه سبب در معرض
بیان حقیقت حال مردم فرمودند که فلان نیکو محضر سزاوار
غایت مراتب عنایت و اعلی درجات رعایت ما شده چنانچه
فلان بداختر مستحق اسفل درکات بی لطفی و نامهربانی ما گردید **توقیع**
بسبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و غش اند انتهی
توضیح این ابهام بدینوجه است که نزد ما بتحقیق پیوسته که این
وفاق آئین که خواهان دولت ما و دولتخواهان ماست در کمال مرتبه
بهبود جوئی و خیر پژوهست و آن نفاق سرشت در اقصای مایه

شر اندیشی و بدسگالی مرفوع چون کثرت مصارف و مخارج حراست
باب الابواب و قلاع و معاقل متعلقه بدان خاصه حصون و ثغور دور دست
ان استیفاء اموال خزائن نموده چندانکه بقیهٔ آن ذخائر به نیمهٔ طلب
بعضی از عساکر اصلا وفا نمیکند چه جای همه ازین رو رای شاپور موبد
موبدان بدان قرار یافته که این قلیل را که بعلت کثرت قلت از کم بغایت کمتر
ست بصیغهٔ صله بدیشان واصل سازند و همگی را بوعدهٔ توفیهٔ حقوق
در سر سال نو نوید دهند این مصلحت بنا بر حصول حسن ثنا و ذکر جمیل
نسبت بصلاح دولت شهریار و نظر بجالع مآل جنود نیکو
موقع تر است از اخذ ارزاق ناقص توقیع رای خسرو آرای موبد
موبدان درینباب بغایت نیکو و قرین صواب است چه مقدار صله
هر چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر و سپاس
و علت قلت شکوه و گله می شود و مقرری عساکر هر گاه وافی
و وافر نباشد موجب شکایت و عدم رضا بل منتج
کراهت و بغضا میگردد و اکنون بر موجب صوابدید
موبد بقیهٔ خزائن را بر همگی آن فریق تقسیم و تفریق نماید
و همکنانرا باستیفاء جملگی زر طلب خود در زودترین وقتی از
اوقات و نزدیک بوفاترین وعده از وعود خرسند و خشنود

وحشتفزو سازند انتهی باعث وفور مصارف حراست
حدود آن سرزمین که صعب‌ترین ثغور و مخوف‌ترین فرضهای
مشهور کشور ایرانست کثرت احتیاجست بسیاری
پاسبانان چه آن محال مداخل هجوم طوایف نامعدوده
خزر و اصناف بی حساب سقلاب و غیر اینهاست از
روم و روس و توقائی و تاتار و چرکس و مردم سقشین و
بلغار و دلبه و ماچار و اهل دشت قفچاق و بلاد چاچی و ترخان
و منکار و قومق و قبطان و گروه لزکیان که کوهسار ایشان
اغستان لزکی معروفست اینطایفه و غیر اینها چون طوایف
یاجوج از حد حصر و عد بیرون اند لهذا سائر مخازن و ذخائر
ملوک ایران باخراج آن مملکت از بیم تاخت و تاراج
این گروه خرج نگاهبانی و صرف نگاهداشتن این
رخنه گاه میشد چنانچه از مبادی روزگار کیان و خسروان
تا آغاز عهد ملک دادگر نوشیروان آن سمت هرگز از
موازی صد هزار مرد کارزار بتمام سلاح سپاهی
کم و کاست خالی نبود و غایت اهتمام
ملوک ایران درینباب بمثابهٔ بود که

که نام شاهی بر سالار این سپاه نهادندی و او را رخصت جلوس
بر تخت و پوشیدن نیم تاج دادندی تا مکرر این معنی باعث اعتبار او
گردد و دولت و دشمن از حساب بگیر بیگیرند و ازین رو او را
ملک الستر بر و آن ملک را بلاد السریر خواندند و در نوبت خسرو
نوشیروان چون کار عدم توفیر خزائن بانبهار رسید معامله از چاره
تدبیر در گذشته باضطرار کشید نزدیک بود که از جهت حشم خمی
بکمال بها و جمال ملک رسد و کار اولیاء دولت از بلند نامی
به تمشکامی کشد بنابر منطوق اهل الدول ملهمون بدلالت الهام
باب ساختن سد اینولایت هدایت یافت و بزعم مجوس سروشی
یعنی فرشته او را این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال الارکان
تا دریای خزر سر چار خنه و گذرگاهی بود بالواح سنگ خام
تراشیده بر آوردند و بنا از روح آنرا باد و تیه لا از قه مخلوط و ممزوج
ساخته الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ بهم دوختند و جا بجا
ارزیز و سرب گداخته نیز بکار بردند و اساس سد را باب رسانیده
از انجا بر آوردند و منتهای آنرا از سمت بحر زیاده از یک میل میان
دریا برده از قعر آن بروی آب رسانیدند و آنسد را در مرتبه
استحکام دادند که توهم تسخیر آن اشتباه آن سد یاجوج کشاده و بینا

بین السدین بجهت تردد کاروان تجار روآمد و شد مردم آن دیار
بمقدار در بندی کلان فاصله گذاشته دروازه درخور آن از آهن
بران نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان بلاد و تاتار
و سایر اقطار شمال بایران آید یا از ایران بدان سمت توجه نماید دروازه
بگشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز این
طریقه مسلوک است و از آنوقت باز بجای صد هزار سپاهی تجرد کار
بران چنین مقرر شده که موازی یکهزار تن از احاد لشکر ایران به نگاهبانی
آن سرحد و محافظت در بند و سد اشتغال میدارند و این سد را
پارسیان در بند خزر و در بند آهنین و ترکان دمور قاپو و بعضی
باب الابواب و باب الالان گویند هر فوج بحجه استناد در باب
بهزاد عملدار که درین شیوه استاد دست فرموده اند که همه تدبیرات
او در هم و مختل شده و تمام مهام معاش ضایع و مهمل گردیده
توقیع بمارسیده که سرتاسر روز کار ابترش به بیحاصلی میگذرد
و همه عمر ناقصش در سستی و بیخبری با مور سرسری سپری میگردد
مرفوع برزبان حقیقت بیان از چه راه رفته که بهره فلان محتشم
از مال و جاه خود بعینه بهره اشجار و نباتاتست از برق خلب یعنی
برق بی باران توقیع چه مستحقین را از مال و جاه خود منع مینماید

انتهی و توجیه و تقریر این توقیع بر ینوجهست که چون آن بدمآل ارباب استحقاق را از منفعت جاه و مال خود که بنصاب کمال رسیده بنصیب حرمان رسانیده و اموال و بحکم قسمت و حوالهٔ ازلی در حق محتاجان و درویشان بر حق ایشان در حقیقت اشتمال دارد و آن بی توفیق همچنان با کمال مرتبهٔ نیازمندی از حقوق خود بی بهره مطلق ساخته لاجرم بمقتضای سنت جاریهٔ حضرت احکم الحاکمین که همواره بر مجاری مکافات مثل جریان مینماید آن عدیم السعادت با وجود غنای خدا داده از توانگری خود محروم گشته هر نوع بچه موجب فرموده اند آثار افعال و اطوار او بنیاد از فساد مواد و ماعی او یاد میدهد و ازین راه بچاره گری طبیبان نیازمندست توقیع بسبب آنکه محال آباد را بفساد خرابی باز می آرد انتهی یعنی چون ولایاتیکه بتولیت اهتمام او تعلق گیرد در خلال اندک ایامی اختلال فساد کلی باصول صالحهٔ آن وصول میپذیرد که همچنین نتایج جز در صورت خلل عقل نخیزد و اینگونه عمل فاسد را جز طغیان مادهٔ فساد سودا شورانگیز نینگیزد هر نوع از چه راه سر زده اند که فلان مال را ناگهان بمصیبت تلف آن اموال بیکبار گرفتار خواهد آمد توقیع چه حلکی ابدون استحقاق بیک مرتبه کسب نموده انتهی و توجیه این

این توقیع بوجه وجیه آنست که چون الکتاب همگی آنخواستۀ
بروفق خواهش حق نبوده بلکه آنرا از عدم اخل جسر ام محض
حاصل نموده هر آئینه بر طبق منظومۀ مشهوره مصرعه
بباد آمده هم بباد می رود + بعینه از همان راه که آمده بود
بهمان طریق باز گردد + مرفوع دولتخواهان درگاه درخواه
بیان موجب صدور امر والا بدور نمودن فلان از حضور
درگاه دارند توقیع موجبش آنست که از راه تخدیعه و فریب
میل نموده انتهی یعنی چون بکاه استشاره از پیروی راه راست
روان درست هنجار یعنی مؤتمنان مستشار و از متن صراط مستقیم
ورای صائب و رویۀ صادق کناره گرفته و در مادۀ عدم
دلالت خیشۀ دارین و ارباب استخاره براهنری جادۀ
خیر بطریقۀ قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
دور است بلکه تادیب و تنبیه این مشتی بی ادب بهمه جهت ضرور
مرفوع بموجب کدام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
متصدیان دیوان مظالم در همگی محافل شهر و دیار تشهیر نموده
بقبیح ترین وجهی منکر در حضور معارف سرزنش و تقبیح نمایند

هکذا فی کشف اللغات ۱۲

توقیع آن نابکار بشامت اخذ رشوت اجرای جد و عقوبات برا
جمعی پراگنده روزگار از زمرهٔ اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب
و نکال آشکار داشته اند در پرده بکار برده مرفوع علت منع
و زجر و باعث نفی و هجر فلان خادم از درگاه و سبب عزل از منصب
ریاست خدم بعد از قدم خدمت و عدم ظهور وصمت با وجود سبق
کلام و وثوق و اعتماد چیست توقیع در ینولا صفت ناشایسته
حقد و کینه که پیوسته در مطاوی سینه نهفته میداشت از ان ناستوده
اطوار بظهور پیوست و پیداست که از بد درونان تیره روان جز شیم
تقدیم خدمت نزدیک خسروان داشتن بی نهایت از راه کار
دور است و دور کردن اینگونه نکوهیده محضران از قرب انجمن
حضور بضرورت بغایت ضرور مرفوع موجب منع و حجاب
فلان حاجب از دخول درگاه چیست توقیع چون حاجب
جمعی را که لقای ایشان مرغوب ما بود از بار درگاه محجوب داشت
ما نیز از راه وجوب مجازات مثل او را از انچه کمال رغبت او در انست
از نهایت اختیار و اقتدار و لذت امر و نهی و قدرت گیر و دار محروم
و ممنوع باز داشتیم مرفوع مردی بد روی بدرگاه خسروی
آمده ادعا مینماید که درین ایام هنگامیکه هنگامهٔ بارش باران

باران وورش با دوران راکرمی حدت وتندی شدت بود
ملک منزل من میمنت نزول مبذول فرموده اند ومن بطریق قضای حق
وحال ومقام که همگی به یکی التیام داشتند انچه داشته بطریق عرض
نهاده ام وحق مقام بجا آورده **توقیع** اگرچه آن آزاده مرد در تنگی
منزل وکوتاهی مدت شرط ضیافت ما بجا آورده ورسم نزول
واقامت ما ادا کرده والحق بطریق دعوای خود حق مقام ادا نموده
ولیکن ما نیز اورا در وسعت اباد امن وامان با اضافت طول زمان
ضیافت نموده ایم واما تفضل واحسان که شیوه ستوده خسروان
آل ساسانست باید که نخست بنا بتحصیل وصول وتعجیل حصول آن بر
مبنای ادا مدح وثنا نهاده آنگاه بتمهید وتائید اساس شکر وسپاس
پردازد ودر مقام رضامندی وخرسندی شده ابواب شکایت
وترک رعایت حق عنایت مسدود سازد **مرفوع** جرداد بن
نرسی پدر برادران رضاعی قباد معروض میدارد که مرسوم من
از دیوان عطا قباد در دفعه نخست هفتصد درهم مقرر افتاد وباضافه
چندین کرت تا فرجام روزگارش برچهار هزار درهم قرار گرفت ودر
سال سومی جلوس فرخنده شهریار که ببقای گیتی پایدار باشد
بسبب رعایت جانب منسوبان خسروان ماضی یکدفعه باضعاف

دوسی دوازده هزار درهم مقرر شده و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه
متصدی تقلیل آن گشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار دو هزار
باز آمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته
همگی بکم و کاست خواهد رفت درینحالت صلاح حال و مآل داعی
دولت مستدعی اینست که هم آنچه نخست قرار داد تفضل قباد
بود برقرار بماند تا خاطر کمترین پرستاران که از پراکندگی اندیشه بیش
و کم درهم است از تفرقه فراهم آید توقیع در خواه جزداد درین
باب قرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و ازدیاد ماده رجا
بالقوه منوط و مربوط بازدیاد نعمت و برین قیاس نقصان
دوستی و کاهش امیدواری البته بکمی فضل و کرمت بنابرین امر والا بنفاذ
پیوسته که از خالص اموال خاصه سرکار آنچه بصیغه تقلیل از قلیل و کثیر ازو
باز داشتند آنرا بی کسر و قصر بدو رسانند و برجاری استمراری
او دوازده هزار درهم بیفزایند و او را از جانب ما با امیدواری
نیکوکاری در مستقبل خوشحال و خرسند داشته بهمه وجه خوشنود
و رضامند سازند هر فوج چون نوع عالی انسان بر اصناف
متعدده اشتمال دارد و اتصاف هر صنفی باختلاف مقتضای
طبعی ظاهرست و عدم مخالفت مقتضای طبائع مردم بر ملوک فرجام

فرجام نکرجازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگنان با وجود
مخالفت مقتضیات نهاد دشوار نما بل محال است بمایست مثلا صنفی فرشته
سرشت که منش ایشان جز الزام شیوه دین و دانش راستی
نباشد از شهریار جز مجالست دائمی ارباب تدین و تاله خرسند
نکردند و اصحاب درایت و کفایت از خسرو سوای صرف عزم ملوکانه
بمحض اصلاح اشغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزائن و
بذل همت مالکانه بتکثیر عمارات بلاد و زراعت ضیاعات و عقارات
متوقع نباشند و ارباب تکفل امور دار العدالت از ملک دادگر همین نظر در
کارهای متظلمان و غور رسی معاملات دادخواهان و اعانت و اغاثت
طالبان و اصلاح فساد و ترویج کساد همگی عباد و بلاد خواهند و گروهی
نزهت پژوه جز تقیید ملک تبرد و تفتنه و ولوع تنزه و تفرج توقع
ننمایند و جمعی تن آسایان جز افزائش موجبات راحت و آسایش
و بسیج اسباب رامش و آرامش در معاشرت اهل غنا و
طرب و مخالطت اصحاب رود و سرود از خسرو نپسندند
و خداوندان دغا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
همین استعمال سیف و سنان و آمیزش مردافکنان
و خلط با مردان مرد در بزم میدان نبینند و نخواهند

بنابر تخالف امور مذکوره و تضاد مواد مذبوره بضرورت موافقت
در هیچ صورت رو نماید **توقیع** چون فاقت ملوک در سلوک طریق
وفاق بمقتضیات نفس متضادهٔ اهل آفاق متعدده در اوقات
مختلفه چه جای یک آن متعذرست لامحالا چند انکه قدر قدرت
امکان و طوق طاقت انسان باشد از موافقت مراد هر صنیفی
بمقتضای صلاح وقت و حال عالمیان دست باز نداریم **مرقوع**
از چه راه برزبان صدق بیان رفته که فرط مکالمهٔ فلان سبک سیر
درین اوان بر ما بغایت گران می آید و حال آنکه بیشتر ازین راه سخن
در درگاه از همه بیشتر داشت **توقیع** بموجب اینکه از افراط سخنان
بیفروغ که هما نا نور صدق و صفا از انها مسلوب شده استماع
و قلوب ما و اهل انجمن حضور را در تعب توقع استماع و قبول
انداخته **مرقوع** بچه استحقاق در حق فلان نیک اختر فرموده اند که
یگانهٔ زمان و ممتاز اقران اهل بیقرین عهد و قرن خود ست **توقیع**
این سعادت سرشت مرد آزاده چندان پاکیزه گوهر افتاده
که هما نا نظیر او از ابنای روزگار نزاده از دلائل ستودگی
خصائلش آنست که باوجود انکه در درگاه ما نقش همگی مرادش
درست نشسته و هیچگاه از اراده آنش حصول نه پیوسته قطعاً زبان

زبان بشکوه ناآشنا نموده بلکه لب بگله نگشوده هر نوع بجه
دلیل فهم نموده اند که مظنه ما درباره فلان نفاق پیشه آمیزش غش
بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی اولیاء دولت پادشاهی قریب بمرتبه
یقین پیوسته توقیع بدینوجه که شدت رغبت باطنی و استماع
اقوال بدسگالی از مخائل حال او ظاهر و پیداست خواهش وقوع
زلت و وصول مذلت باولیا از شمائل کردار و گفتارش نمایان
و هویدا امر فرمودیم موجب منع و زجر فلان مقرب از افروختن نایره
خشم و غضب شهریار بگفتار ملائم طبع و موافق مزاج هنگام اظهار
عدم رضا نسبت بفلان محتشم چیست توقیع تا در هنگام نکبت از
یار و یاور جدا نمانند انتهی و تقریر این توقیع آنکه چون همگنان این شیوه
ناستوده را مرضی ما دانند هر آینه از هر راه که روی بدر آمده بوسیله
خوش آمدگوئی در مقام رضاجوئی ما شوند و بامید حصول موافقت
مقتضای وقت و حال ما مردمان را بموجب نفس الامری از
خود رنجانند تا رفته رفته بر طبق این سلوک ناهنجار طریق دوستی
و امداد یاران باشند ادا آید بل ابواب دشمنی دوستان و در
بیگانگی آشنایان بگشادگی گراید و چون لوازم و اثر دوئی روزگار کار
خود کرده نوبت ادبار بدبختان رساند سایه توجه خسروان از سرشان

بازگیرد ناچار بی یار و مددکار بمانند و آنان فرصت یافته دمار از روزگار همگنان برآرند مرفوع باعث سرزنش نمودن و رسوا ساختن صاحب دیوان مظالم در همگی مجامع و محافل آشنا و بیگانه و عالم و جاهل چیست توقیع بما رسید که آن مدبر بفریاد رسی متظلمان اصلا اقبال نمینماید بلکه دادخواهان را خواه و ناخواه بر درگاه خود نگاه داشته نزد خویشتن راه نمیدهد و بسبب چه روبیداد خود انتشار اخبار بدنامی در سایر آفاق و اقطار روا میدارد مرفوع علت فرموده اند که میبایدکه هیچیک ازاولیاء دولت بهنگام اجرای خدمات اگرچه دشوار باشد اظهار ملال ننماید یعنی سبیل فرمانبران ملوک در سلوک طریق فرمانبری آنست که در بواطن خویشتن چه جای ظواهر ضجرت و نفرت را راه ندهند خصوص در خدمات مرجوعه هرچند دشوار و دور از کار باشد بهیچ وجه آثار رنها و توالی و امارات عجز و ناتوانی از صفحات پیشانی خویش ظاهر نسازند توقیع بواسطه آنکه مبادا دلهای ما در وقت عطایا بسبب تضجر و تنفر ایشان از قبول آن خدمت کمتر رافت و رحمت اقبال نماید و تقریر آن بمعنی آنکه بسبب نهی ازین امر منهی آنست که چون نوبت عطار عطایا و تفویض و تضعیف مناصب و مراتب بدیشان رسد نظر بملاحظه صدور معنی مذکور خللی

خلل و وهن و فتور را باسس مطالب آن مان در خاطر راه خطور نیابد
مرفوع موجب نهی رعایا از مدافعهٔ خراج در وقت وجوب اخراج
آن حیث انتهی و تقریر آنکه یعنی از راه حذر منقسده یا از وجه نظر
بمصلحت رعیت فرموده اند که سبیل گزارندگان اموال عدیده
از ارتفاعات و سایر جهات آنست که چون وقت اخراج خراج
در آید فی الحال ادای تمامی آن دین را که در حقیقت فرض عین است
واجب فوری القضاء دانسته بطریق تعویق دفع الوقت دران
روا ندارند توقیع باعث منع ازین امر ممنوع آنست که اگر مطالبه
ادای آن در یکدفعه مواخذ شوند در انحالت احوال ایشان منود
برهنگی درختان باشد در برگ ریزان بموسم خزان انتهی و تقریر
این توقیع آنست که صلاح حال و مآل همگنان در اتصال همگی
آن مآل انحصار دارد چه در صورتیکه مجموعهٔ انچه لوازم ادای آن بعلت
مدافعه بتاخیر افتاده باشد بیکدفعه تحمل نمایند لامحاله
همگی دریک حالت مسلوب الاموال و منکوب الاحوال گردند
و کثرت فقر و قلت غنا علت رنج و عنا بل باعث هلاک و فنا
ایشان شود از کلمات موجزهٔ بلیغهٔ احمد بن حسن میمندی وزیر
آل سبکتگین است که در جواب عرضداشت رعایا در بیناب توقیع نموده

الخراج جراح دو ایره ادا ره یعنی خراج از عالم قروح و دنبلهاست
که علاج آن منحصر در اخراج مواد فاسده است مرفوع سبب صدور
امر عالی بعزل فلان والی حیثیت توقیع آنست اخی خویشتن را
بسر انجام کارهای سهل که باهتمام خردان و اعتنای ناقص خردان
راست و درست آید مشغول میدارد و عمال و اشغال عظیمه را که پرداخت
آن جز بکوشش عظمای اهل عمل نشاید ناقص و معطل میگذارد
مرفوع باعث حکم باجتناب از نزدیکی و مخالطت فلان
چه باشد که بر سبیل تکرار فرموده اند که بر خردمندان تبدیل آشنائی او
به بیگانگی ضرور بلکه قرب او از راه احتیاط بغایت دور است
توقیع انتزارت سرشت پیوسته بران سر است که سر دوستان
و پیوستگان نزدیک خویش را نزد خویش و بیگانه افشا نماید چنانچه مکرر اسرار
ایشانرا با رازهای نهانی خیراندیشان پاکه خلوص عقیدت شان نزد
همگنان بثبوت پیوسته پیش ما اظهار نموده مرفوع بچه دلیل فرموده اند
که بر جمیع اولیاء دولت با اجتناب از ریا در همگی اوقات و احوال
واجبست انتهی و توجیه بمعنی آنست که چنانچه در ظاهر کار اظهار
دولتخواهی نموده خود را خیراندیش و امین نماید باید که باطن خویشتن را نیز بر
ظاهر آراسته سر و مطلق را فرق حق و زعم باطل متوافق متطابق دارند توقیع

توقیع بسبب اتصال افضال ما می خواهیم که پیوسته سررشتهٔ
اجتهاد ایشان برای ما بیکدیگر بازبسته باشد و تقریر این توقیع آنکه چون همگنان
جواری نعمت ما را در مجاری انعام افضال بر سبیل امتداد و اتصال
چنانچه هست میخواهند باز پیوسته سلسلهٔ جد و اجتهاد ایشان را در کار
نیکوخواهی دولت بیکدیگر ناگسسته میخواهیم مرفوع بچه موجب شوخراد
ناصح که در مبادی عهد قباد از پایهٔ والا افتاده بود از آن وقت باز
او را بمرتبهٔ خود بازگشتی نداده توقیع بسبب تهاون و تساهل او در باب
حق خاصه هنگام وثوق بموافقت روزکار انتهی و توجیه این توقیع
برین وجه است که حقیقت آن سنجیدهٔ اطوار از میزان امتحان و اختبار
بدین پایه ظهور یافت که هر گاه از راه موافقت بخت مساعد و اختر طالع
صاعد موافقت روزکار امیدوار میکردد در کار حق چنانچه حق کارست
مساهله روا میدارد و نهایت مسامحه در باب احقاق حقوق از و
روی میدهد مرفوع انچه بکمرد در معرض بیان ناکزیر وقت و حال حروب
درجال فرموده اند که چهار خصلت که اختیار مردان کار را و اعتبار
شایستگان کارزار بران منحصر است حقیقت آن سوال میرود توقیع
نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطشه که اثر از سورت قوت
غضبیه برانگیزد و شجاعت از آن خیزد و دوم قلب جامع یعنی دلی که

از فرط جمعیت به تنهائی خود از هر تفرقه پراکنده نشود تا پراکندگی در جماع
ولهایش فکند بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراکنده لان گردد سوی تمامی منظر
یعنی کمال عظمت استواری بنیه چه بادی النظر از خصوصیات سیما که در
نواظر جلوه نما میگردد درشتی هیکل و درستی پیکر است و حقایق باطن بعد
از آزمایش ظاهر میشود و چهارمین سعت معرفت و همانا مراد ازان کمال
دانستن و شناختن ضروریات حرب باشد از مقام کر و فر و اقدام و احجام
و شناختن آلات و ادوات پیکار و فراست و فروسیت رجال
و انواع آن و غیر اینها مرقوع بجه وجه در مجلس خاص مذکور
شده که ما را اختیار مجلس ارباب نغم و روسا از هر صناعت
لازمست انتهی یعنی از چه رو فرموده اند که از جمله آثار جمیله
و اطوار جلیله اجله ملوک ایثار مجالست عیان دولت
و اختیار صحبت رؤسای هر حرفت و صناعت ست خاصه
ارباب آداب و حکم که بهر وجه و همه باب بر ایشان معاشرت
این عشیره ذوی الشان و اجب تو قیع نادر همه آفاق منسک با
بدین علوم انتشار یابد چه در یمعنی ملک را قوت و دشمن را خوف
و تقریر این معنی آنست که چون در الغش همه اهل آفاق آوازه اشتغال ما
با شغال این علوم شریفه منتشر گردد هر آئینه سر تا سر اقطار ملک

ملک و دولت را صولتی دیگر و اقبال را استقلالی تازه و نمایی دیگر کنده
دلهای مردم بجمعیت اندیشه گراید چه پیداست که شغل ملوک بخصال
کریمه و خلال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملت میشود و باعث
رجاء اولیا و خوف اعداء دین و دولت میگردد **هر فوع**
باعث امر و الا بتهدید فلان و الی العقوبتی که آنرا حدی و نهایتی
نبوده امید رستگاری ازان نداشته باشد چیست **توقیع**
چون آن تهی مغز از فرط گرانجانی و سبکسری مقام اختفاء عظمت
قدر و مقدار این دولتخانه عظمی شده عداوت اولیاء دولت
سپهر صولت را سهل و آسان می پندارد و همت بر استیصال
اهل طاعت ما با وجود عدم استطاعت میگمارد لاجرم بجرم این
ابلهی و کوتهی اندیشه استحقاق اینرا است بل بالاتر ازان **هر فوع**
از چه رو فرموده اند که عیبجوئی و بدگوئی مردم خانه در بارهٔ
خداوندان آن در حقیقت گناه اوست نه جرم آنها **توقیع**
بدینوجه که جنایت جوارح سر میزند جز از نفس انتهی یعنی هرانچه از سر تا سر
جوارح و اعضا و سایر الآت و قوای بدنی که در حقیقت بجای اهل بیت
کالبد اند از نیک و بد رومیدهد همانا بعینه همگی از نفس که در پایه و
مرتبه بمنزلت کدخدای آن منزلست سر میزند **هر فوع** در باب

تعلیم آداب فرموده اند که وظیفه پرستاری پرستاران آنست که بقدر
حوصله و قدرت امکان در بارهٔ حصول نخرسندی و رضامندی سعی بلیغ
را بمبلغ کمال رسانند تا از شجرهٔ بارور خوشنودی ما ثمرهٔ برخورداری
ابدی یابند توقیع بدین سبب بالخاصه تهاون و سستی در ینباب بدر
باعث انقطاع اسباب ارادهٔ احسان زیادهٔ ماست در بارهٔ ایشان
برفع مراتب و افزایش مناصب مرفوع بجهه در باب جوت حبس
فلان مزوّر که بزیّ تشبّه ارباب تاله برآمده و لباس اهل التقشف
بر تلبیس خویش پوشیده فرموده اند که دفع اذیت زقوم طامات اظهار
کرامات و مقامات او بر سلاطین دین بین از روی عاقبت اندیشی واجب
بلکه برارباب قدرت و اقتدار بسبب بازداشت اهل بلاهت و سفاهت از پیروی
براهین غی و ضلال او از دفع شر قاطعان پیوند نظام کلی من کل الوجوه
واجب تر است توقیع بموجب باوجود کمال النقص و بینشی و بیخردی دعای
دانش جو و نادانی ما و سایر موبدان و دانایان آشکار نموده و این زلت
بد و علت رخنهٔ خلل و زلل در بنای مصالح ملک و ملت می اندازد مرقوم
بلند امین حجت اصحاب مجالست خاص را از خوض در صناعت کیمیا
با وجود احتیاج سایر برایا بدان و امکان بی نیازی همگنان باکتساب
مال جلیل بدان فی الجمله سعی جمیل در تبلیغ نموده فرموده اند که در عالم انفس

الفنش ازینعلم علوم بسیارست که همگی برایا احاطه آن نموده اند
انتهی وهمانا توجیه این تعلیل برینوجه باید نمود که بسی از فنون دانش انفس و
اشرف ازین دستکیست موجود دست که جویندگان آن از روی یقین بدان
رسیده اند و ینعلم با آنکه بوجهی ازحساب است خالی نیست بهرحال دائرست میان
امکان و استحاله و خردمند طلب مستیقن را باحتمال تحصیل مظنون بل
مشکوک ترک نکند **توقیع** بدین برهان متین که هیچ چیز در عظمت
وجلالت عیار دوام ابدی و بقای سرمدی بدولت اخروی
نرسد و این امل اجل و اعظم بمحض اجتناب شرور و اکتساب
خیرات آسان بدست نمی آید نزد بخردان حقیقت شناسان موهبت
آن بی نهایت اقل از قلیل ست و رنج آن لغایت عظیم و جلیل **مرفوع**
جویندگان کنه حقائق اشیا از راه استبصار استفسار مینمایند که بچه وجه
فرموده اند که سبیل سائر رعایا و برایا در سلوک طریق به اندیشی و
خیرخواهی ملوک است که از هر راه که روی دهد سررشته اسباب حصول
مسرت ایشان را من جمیع الوجوه دریابند و روی توجه از جهات
وصول موجبات خوشنودی و مرضیات شان بهیچ وجه برنتابند
توقیع بسبب آنکه از دریافت بهره شور دستور خسروان که در
کمال مراتب نصاب کمال میباشد بی نصیب بوده در ادراک قسمتی

از قسمت شادمانی و کامرانی با اهل خدمت ایشان سمت اشتراک داشته
باشند هر فوع بچه موجب فرموده اند که بعد از توکل بر حضرت مبدا
و مبتدع جزو کل اعتماد شما بر دیگری جز ما نشاید توقیع
چه هرگاه امیدواری شما جز بدرگاه حضرت پروردگاری جلشانه
بدیگری سوای ما باشد هر آئینه ایصال اثمار عدل و آثار احسان که همواره
بر ما سهل و آسانست در انصورت بر ما بسیار دشوار و بیکران گران
خواهد بود هر فوع بچه موجب فلانرا بدون صدور جنایتی یا ظهور
خیانتی از پایه قدر و منزلت خود انداخته اند توقیع آن ناقص نهاد
با وجود عدم استعداد و فقدان شایستگی خداداد در ارتفاع
بر مدارج استعلا ازین درجه والا که داشت پایه بالاتر توقع میداشت
لاجرم بجرم جسارت زیاده طلبی و خودپسندی بنمایه جسارت بر پسندیدیم
تا آن مرتبه که در خور رتبه اوست خرسند گردد هر فوع عوام و خواص
درگاه در باب کثرت ورود خسروی بر شرب عذب بر لطا و رد
توقف دارند و فرط اهتمام و اعتنا ملک را باقتناء طرب و غنا و عود
سرود علت خلل در بنای پاسبانی ملک و ملل میدانند توقیع هرگاه
عموم سور و سرور گیتی ببرکات وجود و میامن عدل و جود ما باشد
پس در انصورت باشند مراتب وجوب لزوم لازم می آید که بهر معنی درین

دوام پرحظ بهره بهتر و بیشتر ما را باشد انتهی توجیه این توقیع که مقتضای
طبع آدمیت از حکم خرد و همانا صدر آن در عنفوان شباب اتفاق
افتاد چنانچه مضمون خاتمهٔ توقیعات بران دلالت دارد بدین توجیه
توان نمود که چون عالم بیمن جود و برکت احسان جود ما آبادان و
رعایا و برایا خوشوقت و شادان باشند و ما را در معنی از شغل تدبیر و تکمیل انزوا
از عدم پراکندگی خاطر فراغ کلی حاصل باشد و بحالت همگی را بسلوک
طریق خوشوقتی و خوشحالی دلالت کند اگر بهرهٔ تام از سور و سرور
عام و خاص ما باشد همانا روا باشد هر وقوع عظیم روم و زعیم
آنمرز بوم در سولا از درگاه والا در باب فدیهٔ اسیران آنکشور در خواه
مینماید توقیع بجای هر دو تن از اسیران روم یکراس خنزیر
فدا ستانند و چون خیل اقبال خسروی از دنبال آن مدبران روی آورده
اند بر سر ارزانی بهاء مخالفان مخالفت فرمان روا نداشته
این داد و ستد را رایگان بدانند مر وقوع باعث تعیین اهل خراسان
و اشتباه ایشان با اهالی کشور خاور و تخوم و حوالی آن بدفع فتنهٔ اهل روم
و سد رخنهٔ آنچه و ... خواهد بود توقیع علت این تخصیص آنست که عداوت
اهل اقلیم روم همانا در خمیر فطرت مردم خراسان و سرشت
و نهاد اهل اطراف و اکناف آن مرز بوم تخمیر یافته

مرفوع از چه رو امر والا بصدور پیوسته که هر آنکه در محفل حضور
سعادت بار یابد باید که خویشتن احسب المقدور بلباس فاخره
و زیور گرانمایه بیاراید و خود را در نظر ما مهما امکن بهیئت مستحسن درآورده
بزی نیکو و وجه احسن جلوه نمایان نماید توقیع بدینوجه وجیه که مبادا صور
همگنان بوضع ناپسندیده از راه دیده در راه منظر هفت طبقه
حدقه جای گیرد چه پیداست که هرانچه در مرآت متخیله بهیئت منکر عکس
افکنده هر آئینه در سمت زوال نپذیرد مرفوع بچه دلیل فرموده اند
که سودمندترین امریکه علت نفاذ امور اعمال و اشغال باشد تنفید
آن امرست در عین وقت و حال آن بی تطرق خلل تاخیر در خلال اجرا
توقیع بدین سبب تجویز ارباب الباب درینباب که از تجویز تسویف
و اهمال مضرتهای کلی بامضای کل امور جمهور مردم رسیده و تعطیل و
اهمال که علت تامه سبیل افتادن عامه اعمالست در اکثر احوال بیشی
آفت به پیشرفت کارها رسانیده و برجمله قطع نظر از طریان آفات
محض گذشتن کارها از اوقات آن از دست درست افتادن پیرایه
راست روی خطاست بدانسوی نشانهای آنها مرفوع
بچه سبب فرموده اند که فلان مرد هندی نسب در خاطر ما راه خطور
و در دل ما جای قبول دارد توقیع ازانرو که در عالم رؤیای صادقه

بنا و قته انچه اولیا تعقید از نیکوئی حال و استقبال برای ما دیده و امعنی
دلالت تام بر مفاد و لا و و داد و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد
مرفوع انچه موجب فرموده اند که وجهست که فلان ناسعا دتمند را قاطع
پیوند و فا خوانند **توقیع** بجهت آنکه مسجت بساحت حرص و طمع و بسیاری
کمیت آز و شره او بهر انچه از محیط دائره امکان بیرون باشد احاطه دارد هر چند
مضرت آن به برادر و فرزند خویش و پیوند او برسد **مرفوع**
از سبب انچه در طی کلام بر زبان ملک رفته که فلان مایه آفت
بلکه ماده مخافت فتنه است سوال می رود **توقیع** بموجب آنکه
از ما پوشیده بفراهم آوردن اموال و اسباب می پردازد و
اسرار پوشیدنی دولت را با وجود امر نهفتن آشکارا می سازد **مرفوع**
همگی اهل طرب از عطایا شهریار بهره غنا وافر یافته اند چنانکه هیچ
مغنی نمانده که از راه توانگری غنی نشده باشد الا فلان که با وجود
مهارت در صناعت موسیقی و حرفت خنیاگری در فنون فضل و ادب
ید طولی دارد چنانچه از نسبت غنا استغنا دارد **توقیع** بیش ازین
فضیلت خویش درین پیشه از ما نهان داشت و اظهار آن وقتی نمود که
ازین حرفت بسبب تقاضای عهد اقتضای آن بی نیاز بودیم انتهی یعنی درین
وقت خود را برما عرض نمود که عهد شباب گذشته و جوانی آب و تاب خود

بگذاشته و منش بنانی از خواهش خویش گشته هنگام که نشستن
هوا و گذاشتن غناست چه تا نم نداوت در جویبار جوانی و اسیراف
باگلزار زندگانی باشد بلند تر دستی اهل سیر و دور و دار خشک
راشکران اب روان بر توان داشت و به نیروی شگفته رنگ
کلبانگ مغنیان از چوب خشک عود مطرب گل تر توان جست
از آنجا دام که اغصان نونهال شباب سرسبز و شاداب نباشد
شعلهٔ آواز بلبل را تاب و ترچنده گل را آب نباشد
انگاه که خلل ضعف و وهن باساس قوی و حواس را
باید این طنبور طنین زنبور ننماید و نغمهٔ زیر هزار با نالهٔ زار
هردو یکسان بگوش آید و این حق مقام ادا نموده
حکیمی که فرموده رباعی

چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد
پیریست نه کافری نهان نتوان کرد
در ظلمت شب هر آنچه کردی کردی
در روشنی روز همان نتوان کرد

تمام شد

خاتمة الطبع

صد شکر که درین زمان سعادت اقتران و آوان فرحت و میمنت توأمان نسخهٔ متبرکهٔ دقیقه مملو از فوائد غریبه توقیعات قیصریه بنقل ینقل از نسخهٔ معتبرهٔ مطبوعه مطبعهٔ حسنی و نیز از مقابلهٔ چند نسخ دیگر که بزیور صحت و پایهٔ اعتبار محلی و معتبر بودند بتصحیح جناب افادت مآب فضیلت کتاب هادی منزل شریعت سالک مسلک طریقت جناب مولوی محمد یعقوب صاحب دامت برکاتهم در مطبعهٔ خدائی باهتمام کمترین خلائق امیدوار رحمت ایزد منان علی بخش خان بار سوم لباس طبع و زیور اختتام پوشید امید از صافی گهران والا نظر و بلند همتان والا گهر آن دارم که اگر سهوی و خطائی از تقاضای بشریت رفته باشد بنظر عفو بپوشند و زبان عیب گیری و طعن دراز نکنند ۞

صحیحنامہ اغلاط توقیعات کسرویہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۴	بردہ	بردہ
ایضاً	۱۵	ہنگامیست	ہنگام است
۶	۸	داودودہشم	دادودہشم
ایضاً	۱۵	انوشیران	انوشیروان
۹	۱۰	بور	بود
۱۰	۳	کتاب	کتاب
ایضاً	۱۴	تغیر	بتغییر
۱۱	۱	رقم تو	رقم تو
ایضاً	۶	فلہذا	فلہذا
۱۲	۱۴	بیشم	بیشم
۱۳	۷	نمائید	نمایند
۱۴	۴	بیدایگان	بیدایگان
۱۷	۲	دوریست	دو رست
۱۸	۳	بداندیشی	بداندیشی
۲۴	۸	خرزہ	خردہ
۲۶	۴	انکونہ	اینگونہ
۲۹	۹	تادولنخواہان	تادولتخواہان
ایضاً	۱۵	ماتر	باتر
۳۱	۱	بوحرہ	بوجوہ
ایضاً	۷	کسیفۃ	کسیفہ
۳۳	۱۴	خرافات	خرافات
۳۹	۲	ستوار	ستوار
۴۴	۹	وازین	وازین
۴۸	۱۰	موجبہ	موجب

صحیحنامہ اغلاط توقیعات کسرویہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۴	بخشائش	بخشائش
ایضاً	۱۲	حنت	جہت
۵۲	۲	کاز	بکار
۵۶	۷	کردہ	کردہ
۶۱	۷	عنصر	عصر
۶۴	۴	نخائل	تخائل
۶۶	۲	وربن	درین
۶۷	۱۲	توقیم	توقیع
۶۸	۱	بشیافرودیدہ	اشیاودیدہ
ایضاً	۲	میداند	میدانند
۶۹	۱۰	فرفرز	فروتر
۷۰	۱۲	علمنمودہ	عمل نمودہ
۷۲	۵	حزکار	درکار
ایضاً	۱۳	ولابنیان میہا	وہالابیان
ایضاً	۱۷	بانجنماندہ	باقی نماندہ
۷۵	۳	ظاہر	ظاہر
۷۶	۱۰	ازدہی	ازدہی
۷۸	۸	بجال	بحال
۸۲	۳	بعیب	بنصیب
۸۴	۱	جدود	حدود
۸۷	۸	منوقع	متوقع
۹۳	۱۱	بموافقت	بموافقت
۹۶	۱۷	نمودہ	نمودہ
۱۰۰	۱	تحجویز	بتجویز

هو العلی الاکبر

الحمد للہ کہ نسخہ عجیبہ و غریبہ المسمی

[illegible]

واقع کٹرہ محمد علیخان متصل مکان حکیم مرزا محمد علی صاحب

مطبع خدائی باہتمام علیبخش خان ولد پیر محمد خان طبع شد